

سرمقاله

موسوی و سفسطه در مورد قتل عام زندانیان سیاسی!

... از آنجا که قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ با دستور مستقیم خمینی یعنی "ولی فقیه" جمهوری اسلامی که مورد تأیید همه دسته بندیهای درونی دیکتاتوری حاکم قرار داشت و هنوز هم دارد، صورت گرفته است، هیچیک از سردمداران و پیش برندگان سیاست های رژیم و پادوهائی که به دستگاه دارو شکنجه جمهوری اسلامی خدمت کرده اند، تا کنون نتوانسته اند از زیر بار این مسئله شانه خالی کنند و قادر به فرار از این ننگ نبوده و نیستند. برآستی هم نمی شود که از یک طرف کلیت جمهوری اسلامی را قبول داشت و از طرف دیگر از جنایتی که با دستور ولی فقیه و بنیانگذار "نظام جمهوری اسلامی" صورت گرفته تبری جست. ...

صفحه ۲

این ذره ذره گرمی خاموش وار ما،
یک روز بی گمان
سرمی زند ز جایی و خورشید می شود...



جاودان باد خاطره هزاران زندانی سیاسی قهرمان
که در تابستان ۶۷ بدست رژیم وابسته به
امپریالیسم جمهوری اسلامی به قتل رسیدند!

" پیامد تحریم ها بر زندگی مردم " *

(مصاحبه تلویزیون کومله با رفیق فریبرز سنجری)

از آنجا که این تحریم ها از طرف قدرتهای امپریالیستی و در جهت منافع آنها شکل گرفته و عملاً هم همانطور که توضیح دادم مصائب و مشکلات مردم ستمدیده ما را تشدید می کند ما نمی توانیم توافقی با چنین سیاستهایی داشته باشیم. چریکهای فدائی خلق ایران به مثابه یک جریان کمونیستی نه تنها مخالف این تحریمها هستند بلکه اساساً مخالف هرگونه دخالت دولتهای بزرگ در امور داخلی کشورها و از جمله ایران هستند. ما معتقدیم که علیرغم تبلیغات فریبکارانه ای که جریان دارد که تلاش می کنند چنین جلوه دهند که گویا این تحریم ها را به خاطر دفاع از حقوق مردم ایران اعمال کرده اند. امریکا چنین جلوه می دهد که دارد برای مردم ایران این کارها را می کند و این تحریم ها را می کند - در حالیکه بر عکس قدرتهای بزرگ نشان داده اند که دلشان برای مردم ما نسوخته و این تحریم ها را هم به خاطر منافع و مصالح خودشان است که اعمال می کنند که عملاً هم دودش به چشم مردم ما می رود.

صفحه ۴

کارگران زن، زیر سلطه ستم مضاعف مصاحبه با یک فعال کارگری (۲)

اشرف دهقانی (قسمت آخر)

... ستم بر زن یا ستم جنسیتی، در طول تاریخ جوامع طبقاتی با فرهنگی عجین بوده است که در هر دوره تاریخی شکل و شمایل خاص خود را داشته و از آن به طور کلی می توان به عنوان فرهنگ مردسالاری یاد نمود. فرهنگ مرد سالاری، فرهنگی است که چه در قالب تعالیم مذهبی و چه به صورت های دیگر، ستم جنسیتی بر زن را توجیه نموده و به نوبه خود به تقویت آن می پردازد. امروز تحت سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر کشور ما شاهد آن هستیم که یک رژیم مذهبی که مدافع و نماینده چنین سیستمی است، برای سرکوب زنان و از آن طریق سرکوب جامعه به نفع حفظ و تداوم سیستم سرمایه داری وابسته در ایران، فرهنگ مردسالاری ای را به خدمت گرفته و از آن سود می جوید که تماماً یادآور رسمهای عهد عتیق و قرون وسطی است. صفحه ۹

... بعضی از کارخانه ها و کارگاهها اجازه می دادند که کارگران فصلی در گوشه ای از کارخانه بخواهند. این یکی از مسائلی بود که مبارزات کارگری را کند می کرد چون این کارگران به قول معروف "نمک گیر" می شدند و در اعتراضات کارگری شرکت نمی کردند. مسئله مسکن مسئله بسیار مهمی بود برای کارگرها. کرایه خانه ها روز بروز بالا میرفت. در نیمه دوم دهه چهل گرفتن ودیعه نیز رسم شد. مشکل دیگری که در اوایل دهه پنجاه در رابطه با مسکن ایجاد شد مسئله معرفی ضامن برای مجردین بود و علت این امر هم دستور ساواک بود تا افراد وابسته به سازمانهایی که مبارزه مسلحانه می کردند شناسائی شده و با توانایی پیدا کردن مسکن را از دست بدهند. همه این مشکلات در حالی بود که دستمزدها تقریباً ثابت بود. مشکل مسکن یکی از علل ایجاد زور آباد کرج شد کرج به کارخانه ها بسیار نزدیک بود... صفحه ۱۴

در صفحات دیگر

- معضل پراکندگی کنونی نیروهای
- چپ در خارج از کشور! ۱۵
- درد زنان افغانستان، درد مشترک
- همه زنان ستمدیده است! ۱۷
- تضادها های درونی طبقه حاکمه
- در جمهوری اسلامی! ۱۸
- هیروشیما، چرا بمباران شد؟ ۱۹
- از کوزه همان برون تراود که در
- اوست! ۲۰

خیلی از کسان دیگر هم اطلاع نداشته اند، اما برای مطرح کردن این مسائل با ذکر جزئیات، من هم محذوراتی دارم."

در این اظهار نظر موسوی البته اشاره کوچکی هم به کشتار زندانیان سیاسی در زمان نخست وزیری وی قبل از سال ۶۷ که اغلب جرمی جز داشتن عقاید مخالف با رژیم جمهوری اسلامی نداشتند، نکرده است. در این مورد او کلمه ای نمی گوید که آیا در شرایطی که روزنامه های تحت فرمان او هر روز با وقاحت تمام نام اعدام شدگان را در لیستی بلند بالا منتشر می کردند هم از آن جنایات بی اطلاع بوده است؟ و توجیحات دیگری که مطرح کرده است شامل جنایات آن سال ها هم می شود؟

به طور کلی در سفسطه های اخیر موسوی این طور جلوه داده می شود که گویا خمینی حکمی صادر کرده، ولی نه او و نه اعضای دولتش و "خیلی از کسان دیگر هم اطلاع نداشته اند"، دولت او در این امر دخالتی نداشته و "اصلاً امکانی برای دخالت" هم نداشته؛ و گویا جمهوری اسلامی، "احکام و اسناد" آن جنایت بزرگ را منتشر نموده و حال وی می پرسد که آیا "در احکام و اسناد، نامی از دولت وجود داشته است؟" همه این ها جز سفسطه و دروغ های بیشمارانه ای بیش نیستند. او روی حکم خمینی تأکید می کند ولی نمی گوید که وقتی حکم صادر شد، چه کسانی آن را اجرا نمودند؟ آیا اصلاً آن حکم ننگین و به قتل رساندن زندانیان سیاسی در سراسر کشور در آن ابعاد وسیع ممکن بود بدون دخالت دولت عملی گردد؟ آیا بدون عملکردهای معین گروه های بزرگی از دست اندرکاران مزدور جمهوری اسلامی، از ایفا کنندگان نقش های اساسی تر در دولت گرفته تا پادوهای این دستگاه که زندانیان را برای اعدام برده اند اساساً ممکن بود چنین جنایت بزرگ و سازمان یافته ای به مرحله اجرا در آمده و صورت واقعیت به خود بگیرد؟! امروز دیگر آشکار است که یک هیأت مرکب از دست اندرکاران دولت در آن برهه تعیین سرنوشت برای زندانیان سیاسی و فرستادن آنها به کام مرگ را به عهده داشته اند. از این هیأت امروز به حق به عنوان هیأت مرگ نام برده می شود. در این مورد به طور مشخص باید از موسوی رند و فریبکار پرسید که مگر در هیئت مرگی که برای تعیین سرنوشت زندانیان تشکیل شده بود، نماینده وزارت اطلاعات حضور نداشته و بر اساس گفته های حسینعلی منتظری که در آن زمان جانشین ولی فقیه بود، نماینده وزارت اطلاعات در این هیئت ها- چه در تهران و چه در شهر ستانها- "نقش اساسی" را به عهده نداشته است؟ و مگر وزیر اطلاعات عضو کابینه وی نبوده و از وی دستور نمی گرفته و به وی گزارش نمی داده است؟ با ترفندی که موسوی بکار برده، او با تکیه بر این امر که قانون اساسی مسئولیت سه



اند، تا کنون نتوانسته اند از زیر بار این مسئله شانه خالی کنند و قادر به فرار از این ننگ نبوده و نیستند. برآستی هم نمی شود که از یک طرف کلیت جمهوری اسلامی را قبول داشت و از طرف دیگر از جنایتی که با دستور ولی فقیه و بنیانگذار "نظام جمهوری اسلامی" صورت گرفته تبری جست.

با گرفتار شدن در چنین مخمصه ای است که اخیراً موسوی یکی از مضحک ترین سفسطه ها در این زمینه را با رندی تمام جهت پاک کردن دستان خونین خود از جنایات دهه ۶۰ و به طور مشخص فاجعه جنایت بار سال ۶۷ ارائه نمود. او البته یک بار در جریان تبلیغات انتخاباتی با وقاحت ویژه همه سردمداران جمهوری اسلامی در پاسخ به دانشجویی که در بابل از مسئولیت وی در ارتباط با قتل عام زندانیان سیاسی پرسیده بود، باز به سفسطه پناه برده و پاسخ داده بود که این سوال را زندانیان باید جواب دهند و من زندانیان نبوده ام!! اما وی حال که دیده است با چنان پاسخ های مسخره قادر به فریب مردم نشده و هنوز هم این سوال در سطح وسیعی مطرح است، به سفسطه دیگری روی آورده است. **موسوی اخیراً در دیداری که "در آستانه روز خیرنگار" با "جمعی از مدیران مسئول، خبرنگاران و خانواده های روزنامه نگاران دربند" در همین مرداد ماه داشت، برای این که بتواند به گونه ای نقش خود در آن جنایت را توجیه کند در جهت ایفای نقشی که در حال حاضر در فریب توده ها برای حفظ رژیم جمهوری اسلامی بر عهده دارد، مطالب زیر را عنوان نمود:** **"مسئله سال ۶۷ را باید در منظر تاریخی خود بررسی کرد و بعد هم دید آیا دولت در این زمینه اطلاعی داشته است؟ نقشی داشته است؟ آیا اصلاً امکانی برای دخالت داشته است؟ آیا در احکام و اسناد، نامی از دولت وجود داشته است؟ دولت که نقشی در این مسئله نداشته است.**

تاریخ جمهوری اسلامی مشحون از قتل و جنایت است اما در میان همه جنایات این رژیم ددمنش، قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ جایگاه ویژه ای دارد- هر چند این جنایت فاجعه بار در تداوم کشتار بیرحمانه زندانیان سیاسی در سال ۶۰ و سال های اولیه این دهه صورت گرفته است. چه در ارتکاب به این جنایات و چه به طور مشخص جنایت سال ۶۷، همه پیش برندگان و سردمداران جمهوری اسلامی شریک جرم بوده و دستان همه آنها به خون هزاران تن از فرزندان مردم آغشته است. درست به این دلیل، هیچ یک از سردمداران جمهوری اسلامی نیست که خواسته باشد در لباس اپوزیسیون رژیم در صحنه سیاسی ظاهر شود و یا ادای اصلاح طلبی در آورد و این جنایات گریبانش را نگیرد. این افراد که با رشد مبارزات توده ها هر چه بیشتر به فریب و تخمیق مردم نیاز پیدا کرده اند، به هر وسیله ای متوسل می شوند تا هر طور شده گریبان خود را از جنایات دهه ۶۰ و به ویژه سال ۶۷ خلاص کنند اما هر چه بیشتر تلاش می کنند کمتر موفق می شوند. تا کنون هر یک از اصلاح طلبان حکومتی از خاتمی تا موسوی و کروبی گرفته تا پادو های بی ارزش تری چون گنجی، سازگارا و نبوی هر کدام خواسته اند با قیافه مخالفت با خودسری های قدرت حاکم، مردم فریبی کنند فوراً مورد این سوال قرار گرفته اند که چه نقشی در آن جنایات داشته اند؛ و از آنان پرسیده می شود که در آن تابستان خونین کجا بودند و در قبال چنان کشتار فجیع چه موضعی گرفتند؟

از آنجا که قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ نه بوسیله این و یا آن دسته از رژیم حاکم بلکه با دستور مستقیم خمینی یعنی "ولی فقیه" جمهوری اسلامی که مورد تأیید همه دسته بندیهای درونی دیکتاتوری حاکم قرار داشت و هنوز هم دارد، صورت گرفته است، هیچیک از سردمداران و پیش برندگان سیاست های رژیم و پادوهائی که به دستگاه دارو شکنجه جمهوری اسلامی خدمت کرده

خراب کردن آرامگاه عزیزان خفته در خاوران و صد ها خاوران پراکنده در وسعت سرزمین ایران موضوع را لاپوشانی کرده و از اذنان مردم پاک سازند . اما وقتیکه دیدند ابعاد مسئله آنقدر بزرگ است که با این ترفند ها قادر به کتمانش نیستند، شروع به اشاعه اراجیفی چون "می بخشیم اما فراموش نمی کنیم" کردند تا با فریب ساده اندیشان و مماشات طلبان به گونه ای دیگر دامن رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را از این جنایت بشویند. حال که به اعتبار فعالیت‌های افشاگرانه خانواده جان باختگان سال ۶۷ و با تلاش نیرو های انقلابی، آن کوششها با شکست مواجه شده و روشن گشته که نمی توان فاجعه سال ۶۷ را از حافظه تاریخی مردم ما پاک نمود، دشمنان مردم فریب به این صرافت افتاده اند تا مسئولیت این جنایت را از دوش خود برداشته و بدوش دیگران بیاندازند. اما همان طور که مردم مبارز ما در جریان انقلاب سال ۵۷ در مقابل تلاش رژیم سلطنت برای پاک کردن شعار های انقلابی می نوشتند "تنگ با رنگ پاک نمی شود" به موسوی و همه دم و دنبالچه های رباکارش هم باید گفت که تنگ فاجعه سال ۶۷ با این رندی ها و رنگ ها و رنگ عوض کردنها، پاک نمی شود. پیشک مبارزات دلیرانه مردم ستمدیده ما دیر یا زود سلطه ضد مردمی جمهوری اسلامی را سرنگون خواهند ساخت آنگاه مردم امکان خواهند یافت تا به اسناد جنایت فراموش نشدنی و غیر قابل بخشش قتل عام زندانیان سیاسی دست یافته و بر این اساس در یابند که تک تک دست اندرکاران جمهوری اسلامی در این جنایت چه نقشی داشته و برای حفظ کدام منافع ضد خلقی به چنان فاجعه ای دست یازیدند. به امید آن روز که همه دست اندر کاران این جنایت در یک دادگاه وسیع مردمی محاکمه شده و به سزای اعمال جنایتکارانه خود برسند.

موسوی که شعار اصلی اش "جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر" می باشد، دیگر نمی تواند نه از فاجعه سال ۶۷ و نه از دیگر جنایات و سرکوبهای جمهوری اسلامی که در تمام ۳۱ سال حاکمیت این رژیم بی وقفه ادامه داشته تیری جوید.

جدا از این مسئله **جمهوری اسلامی یک استبداد مذهبی است و در راس آن ولی فقیه قرار دارد که همه مسئولین حکومتی "التزام عملی" به اجرای دستورات اش را پذیرفته اند و موسوی هم در آن زمان هر چه ولی فقیه یعنی خمینی می گفت وظیفه مذهبی خود می دانست که آنرا اجرا کند. آیا موسوی می تواند مدعی شود که اگر خمینی از وی می خواست خود شخصا زندانیان سیاسی را به دار آویزد، او از این "حکم حکومتی" و فتوای مذهبی سر باز می زد؟ از سوی دیگر مگر موسوی و کروبوی و امثال آنها مدعی نیستند که می خواهند به میراث خمینی برگردند، پس جانی که کشتار سال ۶۷ هم یکی از میراث های فراموش نشدنی خمینی جنایتکار می باشد، دیگر چه جای انکار و منزه جلوه دادن خود در این زمینه برای آنان باقی است؟ واقعیت این است که موسوی برای تحقق اهداف رژیمی کار کرده و می کند که خمینی پایه گذاشته و همگان مصیبت ها و بدبختی های ناشی از آن اهداف ننگین را با گوشت و پوست خود تجربه کرده اند. به قولی "دیوار حاشا بلند است". اما باید دانست که براحته هم نمیتوان هر واقعیتی را حاشا نمود و دستان خون آلود خود را از چشم مردم مخفی کرد.**

در سالهای پیش برخی از سردمداران جمهوری اسلامی صلاح را این می دیدند که اساساً خود فاجعه با ابعاد باور نکردنی اش را انکار کنند و حتی تلاش کردند با

قوه را از هم تفکیک کرده و مسائل قضائی در حوزه مسئولیت قوه قضائیه می باشد، با زرنگی خواسته است از زیر بار مسئولیت خود بگریزد. اما اولاً قانون اساسی جمهوری اسلامی که موسوی همین امروز خواهان "اجرای بدون تنازل" آن می باشد، مسئولیت اجرای تصمیمات قوه قضائیه را بدوش قوه مجریه قرار داده است. ثانیاً در آن زمان در راس قوه مجریه خامنه ای به مثابه رئیس جمهور و موسوی به عنوان نخست وزیر قرار داشته اند و در واقعیت امر، وزیر اطلاعات که در همه تصمیمات مربوط به این جنایت دخالت داشته رسماً از موسوی فرمان می برده است.

موسوی برای پاک کردن ننگ جنایت بزرگ سال ۶۷ از دامن خود با مرد رندی باور نکردنی مدعی می شود که "آیا در احکام و اسناد، نامی از دولت وجود داشته است؟" این را کسی می گوید که خود بخوبی می داند که دیکتاتوری حاکم اجازه نداده که حتی یک سند از آن زمان منتشر شود و تنها مدارکی که در این زمینه موجود است جدا از شاهدان عینی این قتل عام، نامه هائی است که حسینعلی منتظری در خاطرات خود منتشر کرده است. جالب است که کسی که خود بعد از ۲۲ سال بازهم می گوید: "برای مطرح کردن این مسائل با ذکر جزئیات، من هم محذورانی دارم!" بروی خود نمی آورد که اساساً همه دست اندر کاران جمهوری اسلامی در ذکر نه فقط جزئیات بلکه کلیات قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ "محذوریت" داشته و دارند (از همان نوع محذوریت که ظاهراً وی دارد!!) و به همین خاطر هم هیچوقت "احکام و اسناد" جنایات خود را منتشر نکرده اند تا نقش شخص موسوی و دولت وی در این جریان آشکار گردد. واقعاً این ترفند ها فاقد ارزش هستند. جمهوری هر چه هست و هر تاریخی که دارد مال همه دست اندران این رژیم می باشد. به خصوص کسی چون

معضل پراکندگی کنونی نیروهای چپ از صفحه ۱۶

موسوی و ایادیشان چون گنجی ها، سازگار ها، مخملباف ها ، کدیورها سعی دارند تا مبارزات مردم را در چار چوب حفظ نظام موجود محدود کنند باید کوشش کرد تا با تشدید مبارزات بر علیه تمامیت رژیم جمهوری اسلامی ، ایرانیان خارج از کشور را به ضرورت طرح شعار "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" آگاه کرد. شعارهای سرنگونی خواهانه بر علیه رژیم برای پیشرفت جنبش چه در داخل و چه در خارج از کشور از اهمیتی حیاتی برخوردار اند.

در چنین شرایطی است که اتحاد نیروهای مبارز و انقلابی که مبارزات مردم را در نفی کلیت رژیم جمهوری اسلامی با همه جناح های درونی آن و خط کشی شفاف بر علیه امپریالیسم می بینند از هر زمان دیگری ضروری تر می شود و وظیفه چگونگی رسیدن به چنین اتحاد های مبارزاتی را در پیش پای هر انسانی که مسئله رهایی مردم ایران را در چشم انداز دارد قرار میدهد.

با خیزش بزرگ مردم ایران برای رسیدن به آزادی و دموکراسی و در شرایط سیاسی حساسی که جامعه ایران امروز در آن بسر میبرد ، سنوالی که برای همه ما در خارج از کشور مطرح میشود این است که چگونه میتوانیم به وظائف انقلابی خود در جهت حمایت از این مبارزات و تأثیر گذاری بر روی آن عمل کنیم؟ جهت عمل به این وظایف باید با شکل دادن به وسیع ترین اتحاد عمل های مبارزاتی ، بیشترین نیروی مبارزاتی ممکن را به صحنه عمل کشاند و برای شکل دادن به چنین اتحاد عملی باید با هر گرایش خود محورانه و سکنارستی وسیعاً به مبارزه برخاست و اجازه نداد که درک های کوتاه بینانه از همکاری نیرو های انقلابی جایگزین وسعت نظر انقلابی شود. باید تلاش کرد تا همه نیرو های انقلابی با شعار ها و پرچم های خود زیر پلانفرمی که خواست سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی با همه جناح ها و دارو دسته هایش و قطع قطعی سلطه امپریالیسم بر آن قید شده است در صفی واحد به میدان آمده و صدای حق طلبانه توده های ستمدیده ایران را پژواک دهند.

سارا نیکو

۱۰ آگوست ۲۰۱۰

مصاحبه تلویزیون کومله با رفیق فریبرز سنجری در باره

"پیامد تحریم ها بر زندگی مردم" *

چه از راه هوا در صورتیکه فکر کنند حاوی مواد مربوط به پروژه اتمی و یا کالای ممنوعه است را بازرسی کنند. این قطعنامه همچنین از همه دولت‌ها می‌خواهد که "مراقب" مبادلات مالی اشخاص یا شرکت‌ها با افراد و کمپانی‌های ایرانی از جمله شرکت‌های وابسته به سپاه پاسداران و یا خطوط کشتیرانی ایران باشند.

قطعنامه مزبور مفصل‌تر از این‌هاست و اینها تنها بخشی از قطعنامه شورای امنیت اند که من با توجه محدودیت زمانی صرفاً به آنها اشاره کردم.

همانطور که می‌بینید این تحریم‌ها موارد متعددی را شامل می‌شود که البته تحریم‌هایی که دولت آمریکا مستقلاً وضع نموده از این‌ها هم شدیدتر و وسیع‌تره. تحریم‌های دولت آمریکا مشخصاً بخش‌های انرژی و بانکداری را هدف قرار داده. به هر حال فکر می‌کنم که با این توضیحات تا حدودی ابعاد این تحریم‌ها را مشخص کرده باشم. در ادامه بحث می‌شود به موارد دیگر این تحریم‌ها هم بپردازیم.

سوال: قطعنامه جدید که شما به آن اشاره کردید ادامه دهنده قطعنامه‌های قبلی هست. این قطعنامه با توجه به بحران شدیدی که اقتصاد ایران را گرفته چه تأثیراتی روی این اقتصاد می‌گذارد؟

پاسخ: در رابطه با تأثیراتی که این تحریم‌ها روی اقتصاد ایران خواهند گذاشت خوب طبیعی است که وقتی که ما به خود اقتصاد بحران زده ایران توجه کنیم، نگاه کنیم می‌بینیم که این اقتصاد از رکود و تورم توامان در رنج است. خوب چنین تحریم‌هایی هم آنرا تحت فشار بیشتری می‌گذارد و بطور طبیعی هم هر نتیجه منفی‌ای که این تحریم‌ها داشته باشد با توجه به ماهیت رژیم خوب معلوم می‌شود که آن را روی مردم منتقل خواهند کرد. ولی کلاً وقتی که ما به تبلیغات جمهوری اسلامی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که احمدی‌نژاد در واکنش به این تحریم‌ها آن را دستمال مصرف شده‌ای دانسته که باید نواشغال دوتی ریخت و باین حرف این تحریم‌ها را مسخره و فاقد ارزش اعلام کرده. اما کسی که چنین رجز خوانی می‌کند برای مقابله با این تحریم‌ها "ستاد تدابیر ویژه اقتصادی" شکل داده. خوب این اقدام با آن رجز خوانی نمی‌خواند و نشان می‌دهد که خودشان هم از تأثیراتی که این تحریم‌ها روی اقتصاد دارد نگرانند. بنابراین به نظر من جدا از برخورد‌های تبلیغاتی که می‌کوشد ابعاد تحریم‌ها را از آنچه که هست بزرگتر و یا کوچکتر نشان بدهد. این تحریم‌ها به هر حال تأثیرات خاص خودش را بر اقتصاد کشور به جا می‌گذارد. به طور کلی در ارتباط با تأثیرات این تحریم‌ها بر اقتصاد ایران با توجه به این که تحریم‌ها ظاهراً در اساس پروژه اتمی جمهوری اسلامی را هدف گرفته در نگاه اول این طور جلوه می‌کند که گویا آنها تأثیری یا حداقل تأثیرات مهم و برجسته‌ای بر اقتصاد ایران ندارند که البته این طور نیست. در ضمن برای درک تأثیرات این تحریم‌ها به خصوص تحریم

تلویزیون کومله: رفیق فریبرز با سلام خدمت شما و تشکر از اینکه دعوت ما را قبول کردید.

رفیق فریبرز سنجری: با سلام به همه عزیزانی که این برنامه را دنبال می‌کنند و به خصوص با تشکر از تلویزیون کومله که با دعوتشان امکان دادند که از این طریق با بینندگان این تلویزیون در ارتباط باشم.

سوال: سواال‌ها را به این شکل مطرح می‌کنیم و شروع می‌کنیم. محتوا و مضمون این تحریم‌ها که اخیراً صادر شده چه مواردی را شامل می‌شود؟

پاسخ: در پاسخ به این سوال قبل از هر چیز باید بگویم که تحریم‌های قدرت‌های بزرگ بر علیه رژیم حاکم بر ایران که عملاً دودش به چشم مردم ما می‌ره از دو سو طرح شده. از یک سو شورای امنیت سازمان ملل، جمهوری اسلامی را تحریم کرده و از طرف دیگر دولت آمریکا بطور مستقل تحریم‌هایی را اعلام کرده. از آنجا که این تحریم‌ها با هم فرق دارند در ابتدا فکر می‌کنم بهتره که به تحریم‌های سازمان ملل بپردازم. همانطور که می‌دونید این اولین بار نیست که شورای امنیت سازمان ملل، جمهوری اسلامی را در رابطه با پروژه اتمی اش تحریم می‌کند. در واقع قطعنامه تحریم اخیر که در ۱۹ خرداد امسال تصویب شد چهارمین تحریمی‌یه که در این سالها از سوی این نهاد بین‌المللی بر علیه جمهوری اسلامی اعمال شده.

قدرتهای بزرگ برای توجیه این تحریم‌ها عنوان می‌کنند که پروژه اتمی جمهوری اسلامی دارای نا روشنیه‌هایی. ناروشنی‌هایی که احتمالاً اهداف نظامی رژیم جهت ساختن بمب اتمی را لاپوشانی می‌کند. با این تحریم‌ها شورای امنیت مدعیه که رژیم را به تعلیق غنی‌سازی اورانیوم و جلوگیری از ساختن موشک‌های دور بردی که توان حمل کلاهک اتمی دارند وادار می‌کند. از آنجا که جمهوری اسلامی ۳ قطعنامه قبلی را نادیده گرفته و به آنها عمل نکرده، در قطعنامه جدید، شورای امنیت باز هم از جمهوری اسلامی می‌خواهد که غنی‌سازی اورانیم را متوقف کرده و نا روشنیه‌های پروژه اتمی اش را روشن کند و تا آن وقت بر اساس این قطعنامه همه دولت‌ها موظف می‌شوند که جمهوری اسلامی را در آن طرح‌هایی که تولید مواد یا تکنولوژی‌های مربوط به پروژه اتمی است شرکت نداده و با هاش همکاری نکنند از چنین کاری جلوگیری کنند. همچنین بر اساس این قطعنامه دولت‌ها موظف اند که از انتقال مستقیم یا غیرمستقیم هشت نوع سلاح سنگین مثل تانک، هواپیماهای جنگی و سیستم‌های موشکی به ایران جلوگیری کنند.

بر اساس این قطعنامه همه دولت‌ها موظف می‌شوند که "مراقب" مبادلات مالی بانک‌های ایرانی از جمله بانک مرکزی جمهوری اسلامی باشند تا از آن مبادلاتی که مربوط به فعالیت‌های اتمی و یا موشکی جمهوری اسلامی می‌شود، جلوگیری کنند. در ضمن این قطعنامه همه کشورها را موظف می‌کند که محموله‌های ارسالی به جمهوری اسلامی و یا بر عکس یعنی از طرف جمهوری اسلامی به هر کشوری را حالا چه از راه دریا باشه و

در مورد اینکه گران شدن گاز و بنزین چه تاثیری روی اقتصاد و زندگی مردم دارد، روشنه که وقتیکه واردات بنزین و گازوئیل با محدودیت مواجه بشه، دولت ضد مردمی در اولین قدم جهت مقابله با این محدودیت، سهمیه ها را کم خواهد کرد و قیمت ها را افزایش خواهد داد. خوب این امری است که فوراً کل اقتصاد را تحت تاثیر قرار می دهه. از آنجا که اقتصاد ایران هم یک اقتصاد فنودالی بسته نیست یک اقتصاد سرمایه داری که مسئله سوخت در آن نقش کلیدی دارد بنابراین هر گونه کمبود و یا گرونی در این مورد همه اقتصاد را تحت تاثیر قرار می دهد. از کشاورزی روستائینی که برای مثلا راه انداختن تراکتورشان و موتورهای آب شان به سوخت احتیاج دارند تا کارخانجاتی که اساسا بدون سوخت نمی توانند راه بیفتند و حرکت کنند و همچنین کامیونهای که این کالاها تولید شده را باید حمل و نقل کنند و هر درجه ای از کمبود و گرانی در سوخت کارشان را مختل می کنه. با این توصیف به نظر من تاثیر کم شدن عرضه بنزین و گران شدن قیمت آن بیش از هر چیزی زندگی زحمتکشان جامعه را تحت تاثیر قرار خواهد داد و باری بدوش آنها خواهد شد.

میشه در باره پیامد های این تحریم ها کمی بیشتر توضیح بدهید؟

پاسخ: حتما. اول یک نکته را بگویم. همانطور که توضیح دادم تاکید قطعنامه شورای امنیت، بر پروژه اتمی و موشکی جمهوری اسلامی در این قطعنامه، تحریمی در رابطه با صنعت نفت مطرح نشده. اما در تحریمی که دولت آمریکا مستقلا طرح نموده سرمایه گذاری در بخش انرژی یا فروش فرآورده های نفتی تصفیه شده مثل بنزین، گازوئیل یا سوخت هواپیما به جمهوری اسلامی تحریم شده. البته این اولین بار نیست که آمریکا جمهوری اسلامی را تحریم می کنه. این سیاست از ۳۰ سال پیش با فراز و نشیب هایی تداوم پیدا کرده. اما در مورد اینکه گران شدن گاز و بنزین چه تاثیری روی اقتصاد و زندگی مردم دارد، خوب روشنه که وقتیکه واردات بنزین و گازوئیل با محدودیت مواجه بشه، دولت ضد مردمی در اولین قدم جهت مقابله با این محدودیت، سهمیه ها را کم خواهد کرد و قیمت ها را افزایش خواهد داد. خوب این امری است که فوراً کل اقتصاد را تحت تاثیر قرار می دهه. از آنجا که اقتصاد ایران هم یک اقتصاد فنودالی بسته نیست یک اقتصاد سرمایه داری که مسئله سوخت در آن نقش کلیدی دارد بنابراین هر گونه کمبود و یا گرونی در این مورد همه اقتصاد را تحت تاثیر قرار می دهد. از کشاورزی روستائینی که برای مثلا راه انداختن تراکتورشان و موتورهای آب شان به سوخت احتیاج دارند تا کارخانجاتی که اساسا بدون سوخت نمی توانند راه بیفتند و حرکت کنند و همچنین کامیونهای که این کالاها تولید شده را باید حمل و نقل کنند و هر درجه ای از کمبود و گرانی در سوخت کارشان را مختل می کنه. با این توصیف به نظر من تاثیر کم شدن عرضه بنزین و گران شدن قیمت آن بیش از هر چیزی زندگی زحمتکشان جامعه را تحت تاثیر قرار خواهد داد و باری بدوش آنها خواهد شد. زحمتکشانی که برای تهیه یک لقمه نان با ماشین و موتور خود شان مسافر کشی می کنند. خوب حالا وقتیکه سهمیه هایشان کم بشه وقتیکه قیمت بنزین بالا بره قیمت گازوئیل بالا بره آنها را در تنگنا قرار خواهد داد.

بعد به خصوص وقتیکه یک اقتصادی مارک تحریم بر پیشانی اش می خوره مثل همین سالها که بر پیشانی اقتصاد ایران خورده واردات کالا های نظامی و واردات همه کالا ها ئی که مورد نیاز مردم است با محدودیت ها و گران فروشی ها مواجه میشه و الزاما واسطه ها توش نقش ایفا می کنند و این امر قیمت را بالا می بره و این قیمت بالا هم بدون شک رو دوش مردم سرشکن خواهد شد.

های شورای امنیت باید توجه کرد که وقتیکه شورای امنیت چنین تحریم هایی را اعمال می کنه قدرتهای دیگر هم دستشان باز تر میشه تا تحریم های خاص خودشان را با دستهای باز تری اعمال بکنند همانطورکه دولت آمریکا چند روز بعد از این قطعنامه یک سری تحریم های شدید تر را مطرح کرد و همانطور که اطلاع اتحادیه اروپا هم تحریم های شدیدی را در دستور کار خودش داره و دنبال می کنه. با توجه به این واقعیات تحریم ها تنها در محدوده پروژه اتمی باقی نمی ماند و ابعاد بیشتری پیدا می کنه. برای نمونه دولت آمریکا محدودیت هایی جهت صدور بنزین به ایران بر قرار کرده.

با توجه به این واقعیات وقتیکه در باره این تحریم ها صحبت می کنیم باید بدانیم که وقتیکه قدرتهای امپریالیستی دولتی را تحریم می کنند خود این امر دلالت بر متشنج بودن روابط خارجی این دولت داره و این امر هم بطور طبیعی درجه ریسک پذیری سرمایه گذاری در آن کشور را بالا می بره. مثلا حتما به خاطر دارید که تو دوره ریاست جمهوری رفسنجانی که روابط ایران با اروپا خیلی متشنج شده بود. در همان زمان که موضوع جنایت رستوران میکونوس مطرح شده بود، در آلمان، ایران در دسته بندی هفت گانه کشورهای صنعتی برای ریسک کار اقتصادی با سایر کشورها در رده ششم قرار گرفته بود و صحبت از این بود که به گروه ۷ یعنی به بدترین وضعیت جهانی منتقل بشه. خوب وقتیکه ریسک پذیری سرمایه گذاری در یک کشور بالا می رود بطور طبیعی رابطه کشور ها و کمپانی ها با آن تغییر می کنه. حق بیمه ها بالا می ره و اعتبار ها محدود میشه و مشکلات بزرگی برای آن اقتصاد بوجود می آورد و می دانیم که البته بعدا با روی کار آوردن خاتمی این وضع تغییر کرد و ایران به رده سوم برگشت داده شد. یک چیز خیلی مهمی که باید توجه کرد وقتیکه به خصوص درجه ریسک پذیری سرمایه گذاری بالا میره گشایش اعتبار بازرگانی خیلی با سختی مواجه میشه و در نتیجه این امر واردات را تحت تاثیر قرار میده در اقتصادی که کلا وابسته به واردات است بطور طبیعی این امر فوراً در همه اقتصاد خودش را نشان میده. از دیگر تاثیرات این امر بر اقتصاد ایران این است که کمپانی های سرمایه داری برای اینکه سود خودشان را حفظ بکنند می دانند که این تحریم ها را چطور باید دور بزنند و کالاهای خود شان را حالا به بهانه ممنوع بودن گران تر بفروشند. در واقع، کمپانی های بزرگ سرمایه داری از قبل این تحریم ها به سود های کلانی دست پیدا می کنند و کالا ها گران تر تمام میشه و هزینه های دولتی افزایش پیدا می کند و خوب همه اینها بارش را روی دوش اقتصاد ایران ما خواهیم دید. اینها بارش روی دوش اقتصاد ایران سر شکن میشه. برای مثال همین نقشی که ما همین الان در رابطه امارات عربی با ایران می بینیم که به جای اینکه مثلا ایران مستقیما برود و کالائی را وارد بکند، کالا اول می رود آنجا و بعد از آنجا وارد ایران میشه و خود این امر کلی آن کالا را گران تر میکنه و سود های زیادی را به جیب واسطه ها می ریزه. به هر حال این یک تاثیر بزرگی است که این تحریم ها روی اقتصاد خواهد گذاشت.

سوال: یکی از موارد این تحریمها، تحریم صنعت نفت و گاز و سوخت هست. گران شدن گاز و بنزین و دیگر کالا های مورد احتیاج مردم چقدر می تواند روی اقتصاد ایران و زندگی مردم تاثیر داشته باشد. می دانیم که، همانطور که شما اشاره کردید، کمپانی های بزرگ سودش را می برند اما دودش به چشم مردم و قشر پائین جامعه می رود.

چریکهای فدایی خلق ایران قبل از هر چیز معتقدند که مردم و نیروهای سیاسی نباید گول تبلیغات قدرتهای بزرگ را بخورند و فکر کنند که این داستان کوچکترین سودی برای مردم دارد. قدرتهای بزرگ اگر از جمهوری اسلامی مثل ۲۰ سال گذشته حمایت نکنند مطمئن باشید که این رژیم جنایتکار توسط خود مردم ایران با آتش خشم همین مردم از صحنه سیاسی کشور جارو خواهد شد. اگر کسی دلش به حال مردم ما سوخته پس چرا ۲۰ ساله بی وقفه دستگاه سرکوب این دیکتاتوری را این طور تجهیز می کند. و سر هر بزنگاهی به کمک اش می آید. طوری که سردمداران جمهوری اسلامی هم از رسیدن "امداد های غیبی" به کمک شان دم می زنند!؟

اگر بخواهیم به این سوال پاسخ بدهیم این تحریم ها فقط همه چیز را گران تر می کند این طوری نیست که دسترسی این رژیم ها بی که تحریم می شوند را به یک سری کالا ها کاملا بتواند قطع کند ولی همه چیز را گران تر می کند و خوب حالا باید دید که از این گرانی چه کسانی سود می برند منطقا کمپانی هائی که این کالا ها را به این طریق صادر می کنند.

سوال : شما به عنوان یک جریان چپ در مورد این تحریمها نظراتان چیه و چی فکر می کنید؟

پاسخ: از آنجا که این تحریم ها از طرف قدرتهای امپریالیستی و در جهت منافع آنها شکل گرفته و عملا هم همانطور که توضیح دادم مصائب و مشکلات مردم ستمدیده ما را تشدید می کند ما نمی توانیم توافقی با چنین سیاستهائی داشته باشیم. چریکهای فدائی خلق ایران به مثابه یک جریان کمونیستی نه تنها مخالف این تحریمها هستند بلکه اساسا مخالف هرگونه دخالت دولتهای بزرگ در امور داخلی کشورها و از جمله ایران هستند. ما معتقدیم که علیرغم تبلیغات فریبکارانه ای که جریان دارد که تلاش می کنند چنین جلوه دهند که گویا این تحریم ها را به خاطر دفاع از حقوق مردم ایران اعمال کرده اند- حتما می دانید که مثلا رئیس جمهور آمریکا وقتیکه داشت قطعنامه تحریم را امضاء می کرد که از طرف مجلس سنا و کنگره به کاخ سفید فرستاده شده بود در یک سخنرانی اعلام کرد که ما در کنار مردم ایران ایستاده ایم. آمریکا چنین جلوه می دهد که دارد برای مردم ایران این کارها را می کند و این تحریم ها را می کند - در حالیکه بر عکس قدرتهای بزرگ نشان داده اند که دلشان برای مردم ما نسوخته و این تحریم ها را هم به خاطر منافع و مصالح خودشان است که اعمال می کنند که عملا هم دودش به چشم مردم ما می رود. تجربه همین عراق جلوی چشم ماست سالها عراق را تحریم کردند و این تحریم ها باعث مرگ هزاران کودک بیگناه شد، اما خللی هم به سلطه دیکتاتوری حاکم بر عراق وارد نکرد. اما وزیر خارجه آمریکا در آن زمان که اولبرایت بود وقتیکه خبرنگاران از وی پرسیدند که این همه کودک بیگناه دارد در عراق کشته می شود و از بین می رود به خاطر این تحریم ها، با وقاحت ویژه سیاستمداران این کشور گفت که برای مبارزه با دیکتاتوری چنین هزینه ای ضروری است. و نکته جالب این است که بعد از اینکه صدام سقوط کرد. اسناد دهها مورد از سوء استفاده ها، گران فروشی ها و دزدی هائی که در رابطه با این تحریم ها رخ داده بود افشاء و در روزنامه ها مطرح شد. حتی نشان داده شد که چنین سیاستی ربطی به محدود کردن دیکتاتوری عراق نداشته است. اینکه بعد ها آمریکائی ها با لشگری کنشی به عراق صدام را از قدرت ساقط کردند به این خاطر بود که مصلحتشان حکم می کرد که حضور مستقیم نظامی در عراق داشته باشند نه اینکه مثلا از جنایات

سوال: بعضی از این تحریمها متوجه سپاه پاسداران و نهادهای وابسته به آن است. به نظر شما هدف دولتهای غربی چی هست و چرا سپاه پاسداران؟

پاسخ: بله درسته. اتفاقا توی همین قطعنامه شورای امنیت از ۴۰ شرکتی که نامشان در لیست تحریم ها آمده حداقل ۱۵ شرکت رسما به سپاه پاسداران تعلق دارند و از چهار ضمیمه ای که این قطعنامه داره یکی از آنها اساسا پرداخته به اسامی شرکتهای سپاه پاسداران که در پروژه اتمی فعال هستند. در این ضمیمه به خصوص نشان داده میشه که قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء سپاه و چهار موسسه زیرمجموعه آن مورد تحریم قرار گرفته اند. از آنجا که این تحریم ها در رابطه با پروژه های اتمی و موشکی جمهوری اسلامی است خوب با توجه به نقش سپاه پاسداران در این پروژه ها طبیعتا باید هم نام شرکت های سپاه در این لیست برجسته بشه. از سوی دیگه خود این امر هم تا حدی حد و ابعاد وسیع دخالتگری سپاه در امور اقتصادی ایران را نشان می دهه. برای نمونه همین قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء، قرار داد های میلیارد دلاری به خصوص در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد به آن داده شده و با کمک های دولت و قرار دادهائی مه به آن داده شده عملا به یکی از بزرگترین نهاد های اقتصادی کشور تبدیل شده. از کارخانه های تولید وسائل نظامی تا فعالیت در صنایع نفت و گاز خلاصه هیچ حوزه ای نیست که این قرارگاه در آن فعال نباشد و نقشی نداشته باشد. قرارگاه و در واقع یک تراست یا کمپانی بزرگی است که در مهمترین حوزه های اقتصادی دخالت دارد.

خوب معلومه که وقتی که مسئله تحریم ایران برای قدرت های بزرگ مطرح میشه با توجه به نقشی که سپاه در اقتصاد و سیاست ایران پیدا کرده الزاما نام این نهاد ضد مردمی هم به میان می آید و تحریم ها متوجه شرکت های وابسته به این نهاد هم می شه. بگذارید توجه تان را به این خبر جلب کنم. همین چند هفته پیش بود که احمدی نژاد در یکی از سخنرانی هایش مطرح کرد که ما در یک جلسه، تنها در یک جلسه، یک قرارداد ۲۱ میلیارد دلاری را به شرکت های سپاه دادیم. تا مثلا بروند و نیاز های کشور را در آن زمینه ای که مورد نظرش بود بر طرف کنند. خوب وقتیکه قراردادهای چنین بزرگ و چنین میلیارد دلاری در اختیار یک کمپانی و یا یک قرار گاه قرار می گیره معلومه که نقش وسیعی در اقتصاد پیدا خواهد کرد و در هر تحریمی هم الزاما پایش وسط می آید.

سوال : فکر می کنید این تحریم ها تا چقدر جدی باشد. تحریم هائی که متوجه سپاه پاسداران میشه؟

پاسخ: ببینید. تحریم ها به عنوان یک عامل فشار به جمهوری اسلامی مطرح میشه. ولی این واقعیتی است که در جهان سرمایه داری که سود عامل اصلی است و همه سرمایه داران برای سود حرکت می کنند خوب کمپانی ها و سرمایه داران برای دور زدن این تحریم ها راه هائی دارند. مثلا سالهاست که آمریکا ایران را تحریم کرده ولی کالاهای آمریکا می آید به امارات متحده عربی و از آن طریق با یک تغییراتی وارد ایران میشه. حالا اینها جا هائی است که ممکن است از طریق بازار سیاه و قاچاق این کارها پیش بره یک قسمت هائی اش اساسا خود این سرداران سپاه که حالا هر کدام میلیاردی شده اند و کمپانی دارند، شرکت دارند، بنادر ویژه حفاظت شده دارند. می روند و از بازار کالا ها را می خرند و می آورند. فکر می کنم که در یک نگاه کلی

همین پروژه هسته ای جمهوری اسلامی را بیانید در نظر بگیریم که به باور ما پروژه ای کاملاً ضد ملی و بر علیه منافع مردم ماست. اساساً بررسی این پروژه نشان می دهد که بدون یاری و دخالت انحصارات امپریالیستی اساساً چنین پروژه ای امکان شکل گیری نداشت. حال همان هائی که جمهوری اسلامی را تشویق به راه اندازی چنین پروژه ای کرده اند و میلیارد ها دلار از بودجه این مملکت را از این طریق به جیب زدند، جهت رونق دادن به بازار فروش سلاح های خودشان در منطقه، همین پروژه اتمی را حالا بهانه کرده و جنگ تبلیغاتی راه انداخته اند، و با جو سازی و کوبیدن بر طبل خطر اتمی شدن جمهوری اسلامی، هم مردم خودشان را می ترسانند و فریب می دهند و هم همه کشورهای منطقه را تشویق به راه اندازی پروژه هسته ای می کنند تا از طریق همین پروژه ها نی که در کشورهای منطقه قرار است راه بیندازند میلیارد ها دلار دیگر هم آنها را سر کیسه کنند.

اتمی را می بندد. همه این کشورها در تلاش اند تا چنین قرار دادهائی را ببندند. در حالیکه به باور ما اصولاً نه تنها خاورمیانه بلکه تمام جهان باید از تمام سلاح های اتمی بری بشه. یک جهان خالی از سلاح اتمی جهان امن تری است که اجازه نمی دهد سرنوشت نسلهای آینده را یک چنین سلاح مرگباری تهدید کند.

به هر حال من فقط تأکید می کنم که مخالفت با دخالت خارجی در کشور و سلطه قدرتهای بزرگ امپریالیستی که حق تعیین سرنوشت خلقهای ما را به زور سرکوب پایمال کرده اند معنائی جز این ندارد که باید با همه توان خودمان مبارزه کنیم تا سلطه جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیست اش را در بستر یک انقلاب اجتماعی در هم بشکنیم. تنها از این طریق است که شرایط جهت ابراز اراده آزاد توده ها بوجود می آید تا آنها بتوانند هر طور که منافع شان حکم می کند سرنوشت شان را تعیین کنند.

سوال: برای من سوالاتی پیش آمد در انتهای برنامه اینکه نیرو های چپ و سوسیالیست چه وظایفی پیش رویشان هست در قبال مردم با توجه به ابعاد وسیع تحریم ها؟

پاسخ: یک نکته ای را اول اجازه بدهید که توضیح دهم. این تحریم هائیکه هر موضوع دیگری وقتیکه مطرح میشه تحلیل ها و نگرش های مختلفی را در اپوزیسیون شکل می دهد. یک عده ای در دفاع از جمهوری اسلامی اساساً چون این تحریم ها را بر علیه آن می بینند بر علیه اش هستند و یک عده ای هم در تعارض با جمهوری اسلامی از آن استقبال می کنند و فکر می کنند که برای نابودی جمهوری اسلامی چشم بستن به قدرتهای خارجی جایز است و این تحریم ها را هم چون تعارض آن قدرتها با جمهوری اسلامی می دانند یک امر خیر جلوه می دهند و دیگر فکر نمی کنند که این تحریم ها چه تاثیری بر زندگی مردم ستمدیده ما- کارگران و توده های زحمتکش- دارد. اینکه می گوئید وظیفه نیرو های چپ چیست یکی از وظایف نیرو های چپ این است که در رابطه با این تحریم هائی که شده واقعیت ها را به گوش مردم و همه نیرو ها برسانند و توضیح دهند که چرا این تحریم ها اصولاً شکل گرفته و منافع و مصالح قدرتهای بزرگه که به چنین تحریم هائی دست می زنند که اصولاً در تخالف منافع و مصالح کارگران و مردم ما است. این تحریم ها اگر به این ۳۰ سال توجه کنیم. تجربه این ۳۰ سال را در نظر داشته باشیم اینها عملاً جمهوری اسلامی را تضعیف نمی کند، دودش به چشم مردم می رود در نتیجه آن کسانی که خیلی خوشحال اند و فکر می کنند که این تحریم ها خوبه ولی کافی نیست و بعد از قدرتهای بزرگ

صدام دلشان ریش شده بود. کما اینکه دیدیم وقتیکه خودشان رفتند در عراق ارتش آمریکا چه قتل و غارت و کشتاری از مردم عراق براه انداخت. بنابراین چریکهای فدائی خلق ایران قبل از هر چیز معتقدند که مردم و نیرو های سیاسی نباید گول تبلیغات قدرتهای بزرگ را بخورند و فکر کنند که این داستان کوچکترین سودی برای مردم دارد. قدرتهای بزرگ اگر از جمهوری اسلامی مثل ۳۰ سال گذشته حمایت نکنند مطمئن باشید که این رژیم جنایتکار توسط خود مردم ایران با آتش خشم همین مردم از صحنه سیاسی کشور جارو خواهد شد. اگر کسی دلش به حال مردم ما سوخته پس چرا ۳۰ ساله بی وقفه دستگاه سرکوب این دیکتاتوری را این طور تجهیز می کند. و سر هر بزنگاهی به کمک اش می آید. طوری که سردمداران جمهوری اسلامی هم از رسیدن "امداد های غیبی" به کمک شان دم می زنند!؟

در نتیجه لازمه که تأکید کنم که موضع ما در رابطه با این تحریم ها از موضع تشکیلات ما نسبت به ماهیت رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی جدا نیست. ما از همان زمان که امپریالیستها در کنفرانس گوادالوپ تصمیم گرفتند جهت سرکوب انقلاب مردم ایران خمینی و جمهوری اسلامی را به قدرت برسانند همواره با تکیه بر فاکتهای روشن گفتیم که این رژیم علیرغم همه هیاهو های ضد امریکائی و ضد امپریالیستی اش تا مغز استخوان به سرمایه داری انحصاری جهانی یعنی امپریالیسم، وابسته است. نگاهی به آنچه که این در ۳۰ سال گذشته و این رژیم بر علیه مصالح مردم انجام داده نشان می دهد که این تحلیل کاملاً درست بوده و واقعیت داشته. برای نمونه مگر جنگ ۸ ساله ایران و عراق به نفع مردم ما بود که جمهوری اسلامی بر طبل آن می کوبید و آن حد جوان را در میدانهای آن به کشتن داد. مگر کسی فراموش کرده که وزیر دفاع انگلستان- فکر کنم آلن کلارک- در دوره تاچر بعد ها اعتراف کرد که این جنگ به نفع قدرتهای بزرگ بود و به همین دلیل هم شرایط آغاز و تداوم آنها مهیا کردند. همکاری های جمهوری اسلامی با امپریالیستها جهت اشغال همین عراق و افغانستان هم امر پوشیده ای نیست. یا مثلاً اگر خود رسانه های این رژیم را دنبال کنیم اعتراف می کنند که اقتصاد کشور بر اساس خطی که بانگ جهانی دیکته کرده داره پیش می ره. همه اینها نشان می دهد که نباید فریب سیاستهای ریاکارانه قدرتهای بزرگ و یار و باور آنها یعنی جمهوری اسلامی را خورد. همین پروژه هسته ای جمهوری اسلامی را بیانید در نظر بگیریم که به باور ما پروژه ای کاملاً ضد ملی و بر علیه منافع مردم ماست. اساساً بررسی این پروژه نشان می دهد که بدون یاری و دخالت انحصارات امپریالیستی اساساً چنین پروژه ای امکان شکل گیری نداشت. حال همان هائی که جمهوری اسلامی را تشویق به راه اندازی چنین پروژه ای کرده اند و میلیارد ها دلار از بودجه این مملکت را از این طریق به جیب زدند، جهت رونق دادن به بازار فروش سلاح های خودشان در منطقه، همین پروژه اتمی را حالا بهانه کرده و جنگ تبلیغاتی راه انداخته اند، و با جو سازی و کوبیدن بر طبل خطر اتمی شدن جمهوری اسلامی، هم مردم خودشان را می ترسانند و فریب می دهند و هم همه کشورهای منطقه را تشویق به راه اندازی پروژه هسته ای می کنند تا از طریق همین پروژه ها نی که در کشورهای منطقه قرار است راه بیندازند میلیارد ها دلار دیگر هم آنها را سر کیسه کنند. به واقع اگر نگاهی به منطقه بحران زده خاورمیانه بیندازیم می بینیم که قدرتهای بزرگ به بهانه اتمی شدن جمهوری اسلامی به کشورهای هائی دارند راکتور اتمی می فروشند که اساساً با سطح رشد صنعتی آنها انطباق ندارد. از اردن و عربستان و امارات بگذریم حتی بحرین هم داره در این منطقه قراردادهای ساخت نیرو گاه

انقلابی است که دست در دست هم، ماهیت این تحریم را به اطلاع مردم برسانند. فریبکاریهایی که در این زمینه می شود را افشاء کنند و اجازه ندهند که دشمنان اصلی مردم ما حالا با قیافه حق به جانب بیایند و بگویند ما اصولا به خاطر نقض حقوق بشر در ایران است که این تحریم ها را داریم راه می اندازیم. این جمهوری اسلامی ۳۰ سال است که دارد حقوق بشر را در ایران نقض می کند اگر در این ۳۰ سال اینها جمهوری اسلامی را حمایت نمی کردند مردم ما حالا ده ها بار اون را به جایی که شایسته اش است یعنی به زباله دان تاریخ انداخته بودند. بدون حمایت آنها این رژیم نمی ماند در نتیجه آنها برای این نیست که حالا پرچم تحریم را برداشته اند. این تحریم ها را باید در سیاستهای امپریالیستی که پشت اش هست نگاه کرد. که چه سود های کلانی به یک عده می رساند. چگونه بخشی از سرمایه داران با این تحریم ها روی بازار های بخش دیگر دست می اندازند و آنها را از میدان رقابت خارج می کنند. امیدوارم که توانسته باشم به سوال هایتان پاسخ دهم.

سوال: تشکر می کنم و سپاسگزارم از اینکه دعوت ما را قبول کردید و در این مصاحبه شرکت کردید.

پاسخ: من هم متقابلا از شما و از همه دست اندرکاران تلویزیون کومله سپاسگزارم. به خصوص یکبار دیگر به بینندگان شما هم دو باره سلام می دهم و هم خداحافظی می کنم و امیدوارم که توانسته باشم پاسخگوی سوالات شما بوده باشم.

* به دنبال تحریم های شورای امنیت تلویزیون کومله در تاریخ ۱۴ جولای مصاحبه ای در باره پیامد های این تحریم ها بر زندگی مردم با رفیق فریبرز سنجری انجام داد. پیام فدائی با تشکر از رفیقی که زحمت پیاده کردن مصاحبه را کشیده است با انجام برخی تصحیحات، این مصاحبه را از حالت گفتاری به نوشتار درآورده و در اینجا مبادرت به چاپ آن می کند.

می خواهند که حالا بیشترش کن دیگه توجه نمی کنند که این تحریم ها برای این شکل نگرفته - برای این اعمال نشده- که مثلا آنقدر جمهوری اسلامی را تضعیف کند که مثلا بتوانند برش دارند. اگر سیاست آنها بر داشتن جمهوری اسلامی بود خوب همان کاری را می کردند که با صدام کردند. در حالیکه آنها فشار می آورند تا امتیاز بگیرند و به خصوص در یکسری از این تحریم ها یک سری از کمپانی ها با این تحریم ها سود های میلیاردی به جیب می زنند چون می گویند مسئله غیر قانونی است و باید این کالا را از بازار سیاه تهیه کنید و رژیم هم که نمی آید که مثلا بگذرد و چشم پوشی کند و نرود آن کالا را بخرد. خود می رود می خرد و وقتیکه می رود می خرد خوب معلومه که گران تر می خره. وقتیکه گران تر می خرد بارش می افتد روی دوش مردم و مردم باید بهایش را بپردازند.

اگر ما بیائیم مثلا مقایسه کنیم چون به خصوص بحث سر تحریم هائی است که یک سری کالا های نظامی است که جمهوری اسلامی در تهیه اش تردید اصلا تردید ندارد. حالا در مقایسه با کالاهای مثلا دیگر بیائیم بگوئیم. مثلا اینها داروی مسکن را بیایند تحریم کنند. خوب اگر داروی مسکن را تحریم بکنند ممکنه -مثال دارم می زنم- ممکنه ولی فقیه ارتجاع از کشکول اش یک فتوایی در بیاورد و بگوید که اساسا شرط رسیدن به بهشت درد کشیدنه و بعد هم دولت احمدی نژاد بیاید بگوید اصلا امام زمان آمد در جلسه هیئت دولت و گفت وظیفه شما هموار کردن راه بهشته پس بگذارید مردم درد بکشند پس داروی مسکن نمی خواهیم. اما وقتیکه بحث بر سر این جور کالا هاست اینها که می روند و می خرید. گران تر هم می خردند و شک هم نباید داشت که هر هزینه ای این تحریم ها بر بودجه دولتی اضافه کند این درد ها که روی کارند نمی آیند از جیب خودشان و از سهم دزدیهایشان و سهم دزدی آقازاده هایشان بزنند و مثلا این هزینه را این جوری جبران کنند فوراً منتقل اش می کنند بدوش کارگران و زحمتکشان. خوب در ابعادی وسیع تر و شدید تر و واقعا لجام گسیخته تر آنها را استثمار می کنند و آنها را چپاول می کنند در نتیجه وظیفه نیرو های چپ، نیرو های سوسیالیست، نیرو های



۲۸ مرداد، سالگرد حمله جنایتکارانه ارتش آمریکایی شاهنشاهی - جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸ به کردستان است که با فرمان "جهاد" خمینی مزدور صورت گرفت. رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی در آن سال با هجومی همه جانبه به وحشیانه ترین شکلی، خلق رزمنده کرد را مورد حمله قرار داد و بسیاری از توده های مبارز و پیشمرگان قهرمان این خلق را قتل عام کرد. اما مبارزات مسلحانه خلق کرد پوزه رژیم جمهوری اسلامی را در این یورش به خاک مالید و کردستان را به سنگر انقلاب ایران تبدیل کرد!

مصاحبه با یک فعال کارگری..

از صفحه ۱۵

در سه شیفت هشت ساعته کار می کرد.

سوال: دستمزد شما در چه زمانی پرداخت می شد؟ و اگر ماهانه بود آیا بطور مرتب پرداخت می شد یا با تاخیر به شما داده می شد؟

پاسخ: دستمزدها ماهانه بود و ماهانه پرداخت می شد. اما بر اثر فشارهای زیاد اقتصادی کارگران اکثر دستمزد خود را در دو سه نوبت به عنوان مساعده دریافت می کردند. کارفرماها از دادن مساعده هر چند بهانه میاورند اما خود داری نمی کردند، چون میدانستند که اگر این کار را نکنند کارگر کم کم انرژی کار کردن را از دست میدهد. به هر صورت دستمزدها ماهیانه پرداخت می شد. در پاره ای موارد اتفاق می افتاد که کارفرما دستمزد کامل را پرداخت نمی کرد، اما مقداری مساعده میداد. در جاهای که من کار کرده ام کمتر اتفاق افتاده که کارفرما از پرداخت دستمزد خود داری کند. پرداخت دستمزدها میبایست سر هر ماه پرداخت شود اما گاهی تا دهم ماه بعد نیز پرداخت نمی شد.

(ادامه دارد)

کارگران زن در ایران با معضل برجسته دیگری هم تحت عنوان **سوء استفاده جنسی** مواجهند. با رشد هر چه بیشتر سیستم سرمایه داری در ایران، سالهاست که زنان جوان به هنگام استخدام برای کار کارگری و یا پس از آن در طی دوره کار، با **کارفرماهایی** روبرو می شوند که وقیحانه از آنها خواهان داشتن رابطه جنسی یا به عبارتی دیگر رابطه نامشروع هستند. از این موضوع علاوه بر خود کارگران زن، همه کسانی هم که به نحوی با کارخانه و موسسات تولیدی مختلف در ارتباط قرار دارند، مطلع می باشند و هر کدام از آن افراد تعریفهای خاصی در این مورد می کنند. گستردگی این موضوع به حدی است که در گزارشات کارگری نیز به اشکال گوناگون به آن اشاره شده است.



کارگران زن زیر سلطه ستم مضاعف!

(قسمت آخر)

اشرف دهقانی

از ستم مضاعف به کارگران زن که در پرتو فرهنگ ارتجاعی مردسالاری حاکم اعمال می شود، بپردازیم.

یکی از نمونه های ستم جنسیتی در ارتباط با کار و زندگی زنان کارگر که با فرهنگ مردسالاری توجیه می شود را می توان در **عدم امنیت شغلی** آنان مشاهده کرد. البته عدم امنیت شغلی، امروز یک واقعیت بسیار نگران کننده برای همه کارگران اعم از زن یا مرد می باشد، به طوری که اخراج های وسیع که هر روز هم دامنه هرچه بیشتری می یابد، خانواده های کارگری را شدیداً تهدید می کند و عامل اصلی در از هم پاشیده شدن این خانواده ها و روی آوری مصایب بیشمار به اعضای خانواده های کارگری و از جمله کودکان آنهاست. در این میان اما زنان کارگر از دیر باز اولین قربانیان اخراج های کارگری بوده اند. امروز نیز شاهدیم که دست اندر کاران جمهوری اسلامی برای حل معضل بیکاری سیستم سرمایه داریشان، مرتب طرح هایی را برای بیکارسازی عنوان می کنند که طرح کاهش ساعات کار زنان یکی از آنهاست. مهم است توجه کنیم که دست اندرکاران رژیم در حالی که چنین طرح هایی را با قربانی کردن زنان کارگر جهت پاسخ گوئی به معضل بیکاری در جامعه ارائه می دهند، ولی این کار خود را در شرایط سلطه فرهنگ مردسالاری در جامعه با این فرهنگ توجیه می نمایند. این موضوع را در برخورد به نمونه زیر با روشنی بیشتری می توان دید: "زنی که در یک کارخانه دارو سازی کار می کرد و کمی با سوادتر از دیگران بود و سرپرست خانوار، می گفت: در کارخانه با کسی مشکل ندارم، حتی کارخانه ما مهد کودک هم دارد. مشکل من که شاید مشکل خیلی های دیگر هم باشد، قوانینی است که از سوی وزارت کار مرتب تغییر می کند و حالا هم همه نگران قانون کاهش ساعت

جوامع طبقاتی و تصاحب ابزار اصلی تولید اجتماعی توسط طبقات استثمارگر و یا به عبارت دیگر مالکیت خصوصی آنها بر این ابزار جستجو نمود.

ستم بر زن یا ستم جنسیتی، در طول تاریخ جوامع طبقاتی با فرهنگی عجین بوده است که در هر دوره تاریخی شکل و شمایل خاص خود را داشته و از آن به طور کلی می توان به عنوان فرهنگ مردسالاری یاد نمود. فرهنگ مرد سالاری، فرهنگی است که چه در قالب تعالیم مذهبی و چه به صورت های دیگر، ستم جنسیتی بر زن را توجیه نموده و به نوبه خود به تقویت آن می پردازد.

امروز تحت سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر کشور (سیستم سرمایه داری ای که جهت حرکت سرمایه را در آن منافع و مصالح سرمایه داری انحصاری جهانی تعیین می کند) ما شاهد آن هستیم که یک رژیم مذهبی زن ستیز که مدافع و نماینده چنین سیستمی است، برای سرکوب زنان و از آن طریق سرکوب جامعه به نفع حفظ و تداوم سیستم سرمایه داری وابسته در ایران، فرهنگ مردسالاری ای را به خدمت گرفته و از آن سود می جوید که تماماً یادآور رسم های عهد عتیق و قرون وسطی است. اما سیطره چنین فرهنگ ارتجاعی در جامعه و عملکردهای جمهوری اسلامی با تکیه بر این فرهنگ بر علیه زنان، در شرایط شرکت وسیع زنان در تولید اجتماعی (و یا در ترمی دیگر، در شرایط وارد شدن آنان به بازار کار) با در نظر گرفتن همه الزامات مربوط به این واقعیت، اثرات بسیار ناگوار و سوئی در کل جامعه داشته و مشکلات عدیده ای را برای زنان و به خصوص زنان کارگر و زحمتکش بوجود آورده و خانواده های آنان را با رنج و بدبختی هر چه بیشتری مواجه ساخته است. در همین رابطه اکنون به موارد دیگری

ستم مضاعف بر کارگران زن را به این صورت می توان توضیح داد که این زنان یک بار در کنار مردان کارگر یعنی هم طبقه ای های خود استثمار شده و بر آنان ستم روا می شود و یک بار به خاطر این که زن هستند مورد ستم قرار می گیرند. از این نوع دوم ستم، به عنوان ستم جنسیتی نام می بریم.

مهم و اساسی است که در اینجا به این نکته توجه شود که ستم جنسیتی، در تاریخ جوامع بشری، همیشه وجود نداشته است؛ و پیدایش آن به بوجود آمدن مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات متخاصم بر می گردد. (*) در این زمینه انگلس در تکمیل سخنان مارکس در سال ۱۸۴۶، چنین نوشته است: "اولین تناقض طبقاتی که در تاریخ بوجود آمد مقارن با تکامل تناقض بین مرد و زن در ازدواج تک همسری است و اولین ستم طبقاتی مقارن است با ستم جنس مذکر بر مؤنث. تک همسری یک پیشرفت عظیم تاریخی بود. ولی درعین حال، همراه با برده داری و ثروت خصوصی، عصری را آغاز کرد که تا امروز ادامه دارد، و در آن هر پیشرفتی در عین حال یک پسرفت نسبی است؛ که در آن رفاه و تکامل یک گروه به قیمت بدبختی و سرکوب گروهی دیگر بدست می آید" (فردریش انگلس، "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، صفحه ۹۴ ترجمه رفیق مسعود احمدزاده). (غیر لازم نیست توضیح داده شود که در اینجا منظور از خانواده "تک همسر"، صرفاً ازدواج یک زن و مرد به عنوان یک جفت نیست- که قبل از بوجود آمدن مالکیت خصوصی نیز وجود داشت، بلکه به قول انگلس "این شکل از خانواده متکی بر تفوق مرد است"- منبع فوق الذکر، صفحه ۸۸). همانطور که ملاحظه می شود تاریخ ستم بر زن با تاریخ جوامع طبقاتی مقارن است و ریشه آن را باید در بوجود آمدن

بوده است. اساساً باید دانست که یک زن کارگر شریف و با شخصیت از این که به او نه به عنوان یک انسان، فردی همانند مرد بلکه به مثابه یک وسیله جنسی نگریسته شود، در خود احساس توهین و تحقیری می کند که درک آن برای مردها چندان آسان نیست. اذیت و آزار جنسی زنان کارگر در محیط کار البته در سطح جهان گسترش دارد و جدی بودن آن به حدی است که کنوانسیون ۱۱۱ سازمان جهانی کار، آزار و اذیت جنسی و اعمال خشونت در محیطهای کار را جزء شرایط غیرایمنی کار طبقه بندی کرده است. واضح است که اذیت و آزار جنسی، خود ستم مضاعفی بر کارگران زن است که کارگران مرد نه تنها از آن مبرا هستند بلکه خود نیز ممکن است از عاملین چنان ستمی باشند- هر چند کارگر مردی که مرتکب چنان آزار و اذیتی در حق همکار و هم طبقه ای (جنس مونث) خود می شود، احتمال دارد که به زشتی کار خود آگاه نبوده و متوجه نباشد که با چنان کاری، چه ستمی را در حق کارگر زن روا می دارد.

اما، کارگران زن در ایران با معضل برجسته دیگری هم تحت عنوان **سوء استفاده جنسی** مواجهند. با رشد هر چه بیشتر سیستم سرمایه داری در ایران، سالهاست که زنان جوان به هنگام استخدام برای کار کارگری و یا پس از آن در طی دوره کار، با **کارفرماهایی** روبرو می شوند که وقیحانه از آنها خواهان داشتن رابطه جنسی یا به عبارتی دیگر رابطه نامشروع هستند. از این موضوع علاوه بر خود کارگران زن، همه کسانی هم که به نحوی با کارخانه و موسسات تولیدی مختلف در ارتباط قرار دارند، مطلع می باشند و هر کدام از آن افراد تعریف های خاصی در این مورد می کنند. گستردگی این موضوع به حدی است که در گزارشات کارگری نیز به اشکال گوناگون به آن اشاره شده است. مثلاً در روزنامه ایران شماره ۲۲۰۶، گزارشگری به نام شراره کاکاوند، در این باره می گوید: " زنان به خاطر فشار مالی یا مجبورند که به درخواست برخی از کارفرمایان تن در دهند یا فشار مالی را با تمام عوارض روحی و روانی اش تحمل کنند. برای نمونه ۶۸ درصد از آگهی دهندگان (کارفرمایان) خواهان کار نامشروع با متقاضیان زن هستند. در گزارش شیوا نظر آهاری نیز تحت عنوان "زنان در بازار کار ایران"، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸، از قول یک دختر جوان کارگر آمده است: " صاحب کارم معتاد بود. اما حرفهایش خیلی آزارم میداد. مثلاً میگفت چقدر تو خوشگلی، چقدر خوش هیکلی، یک دختره افغانی دیگه هم بود که با او خیلی ارتباط نزدیکی داشت. مثلاً می رفتند داخل یک اتاق باهم حرف می زدند! و خیلی بهش کمک می کرد!"

آیا با در نظر گرفتن چنین واقعیاتی، مشکل است درک شود که چرا کارگران کارگاه های تولیدی کمتر از ده نفر اکثراً زن هستند؟ و یا به این امر پی برد که چرا زنان کارگر اغلب در موسساتی به کار گمارده شده اند که در آنجا ها کارگران حتی از کمترین حقوق

مادام که سیستم سرمایه داری و بردگی مزدی وجود دارد، فاحشگی نیز ناگزیر وجود خواهد داشت؛ و در این بستر است که نگرستن به زن به مثابه کالای قابل استفاده جنسی زمینه کاملاً مادی یافته و فرهنگ مرد سالاری نیز در همین رابطه هرچه بیشتر تقویت می گردد. اما، رواج چنان نگرشی به زن در جامعه، اثرات بسیار ناگواری بر زندگی روزمره زنان و به خصوص زنان طبقات محروم دارد. مثلاً به همانگونه که امروز شاهدیم، یکی از اثرات و نمودهای فرهنگ ارتجاعی مردسالاری در ارتباط با نگرستن به زن به مثابه کالای قابل استفاده جنسی، در معرض توهین و تحقیر و حتی اذیت و آزار عملی قرار گرفتن زنی است که از شوهر خود طلاق گرفته است. می دانیم که در جامعه ما به طور کلی به زن مطلقه با ملامت و حتی تحقیر نگاه می شود، وضع به گونه ای است که اغلب زنان کارگر و طبقات محروم به خاطر آن که " از چشم بد" مصون بمانند، حاضرند به هر گونه ناراحتی و زندگی ناگوار با همسر خود تن دهند.

مندرج در قانون کار هم محروم هستند؟ موضوع روشن است. در چنان موسساتی و یا به طور مشخص در کارگاه های کمتر از ده نفر، سرمایه دانهزینه ای که باید برای یک کارگر زن در ایام بارداری و پس از تولد بچه صرف کند را به قیمت تحمیل فشار و رنج و ناراحتی برای خانواده های کارگری، به جیب می زند.

از دیگر نمودهای ستم به کارگران زن در ارتباط با فرهنگ مردسالاری موجود در جامعه، لازم است در اینجا به دو مورد زیر نیز اشاره شود:

اذیت و آزار و سوءاستفاده جنسی: یکی از جلوه های فرهنگ مرد سالاری، خود را در آزار و اذیت جنسی زنان در محیط کار و در کوچه و خیابان متبلور می سازد. این پدیده از دیر باز در ایران وجود داشته و تجربه نشان می دهد که جدا سازی دختر و پسر از یکدیگر در محیط های اجتماعی و نقض آزادی پوشش برای زنان و از جمله تحمیل "حجاب" اختراعی جمهوری اسلامی به زنان، درست بر خلاف آنچه تبلیغ شده و یا تصور می شود، اتفاقاً در تشدید این امر نقش به سزائی داشته است. اساساً در فرهنگ مردسالاری، زن نه به عنوان یک انسان همانند مرد، بلکه به مثابه شیئی قابل استفاده جنسی نگریسته می شود. بر چنین زمینه ای، آزار و اذیت جنسی کارگران زن در محیط کار- چه از طرف کارفرمایان و چه حتی از طرف مردان کارگر- همواره یکی از معضلات کارگران زن

کاری زنان هستیم، قانونی که احتمالاً همه ما را بی کار میکند. طبیعی است کارفرمایی که می تواند مردی را استخدام کند که دو ساعت از من بیشتر کار می کند قرارداد مرا تمدید نمیکند. حق هم دارد... چرا باید با یک مبلغ پول دو ساعت کمتر، کار دریافت کند." من یک کارگر زنم، جرم این است- ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۹، سایت دانشجو نیوز). همانطور که ملاحظه شد، دست اندرکاران رژیم در واقع، با طرح کاهش ساعات کار زنان نه تنها فرصت های شغلی را از زنان کارگر سلب می کنند بلکه زمینه را برای اخراج کارگران زن هرچه بیشتر مهیا می سازند، اما در توجیه این امر، با تکیه بر فرهنگ ارتجاعی مرد سالارانه اسلامی خویش عنوان می کنند که دلیل کاهش ساعات کار زنان این است که زنان بتوانند وقت بیشتری را صرف انجام کارهای خانه و نگهداری از بچه ها بکنند؛ و یا با تکیه بر همان تعالیم اسلامی شان با حق به جانبی مطرح می کنند که جای زن در خانه است و اساساً چرا زن در خارج از خانه کار می کند! چنین مطالبی را این یا آن نماینده مجلس، این یا آن عضو کمیسیون قضائی و غیره همواره با وقاحت تمام بر زبان می رانند.

این را هم باید دانست که بیکارسازی کارگران زن در شرایطی صورت می گیرد که آنها از **محدودیت های شغلی** نیز در رنجند. همانطور که می دانیم رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی از بدو روی کار آمدن خود، در پاسخ به بحران دامنگیر نظام سرمایه داری وابسته ایران، اخراج کارگران زن از کارخانجات بزرگ را در دستور کار خود قرار داد و در طول سالها عمر ننگین خویش نیز تا آنجا که امکان داشته برای آنان محدودیت شغلی بوجود آورده است.

از طرف دیگر، حتی امور طبیعی ای چون **بارداری و ازدواج دختران** هم در بطن شرایطی که پیدا کردن شغل حتی با حداقل در آمد لازم برای کارگران زن بسیار دشوار است، امنیت شغلی آنان را به خطر می اندازد. در موسسات تولیدی ای که تحت پوشش قانون کار قرار دارند، کارفرمایان برای اجتناب از پرداخت هزینه مهد کودک یا مرخصی زایمان، اساساً ترجیح می دهند که دختران جوان ازدواج نکرده را استخدام کنند. به همین خاطر است که مثلاً بارداری- با همه میمنت و شادی ای که اصولاً این امر طبیعی در درون خود دارد- برای کارگر زن در این موسسات موجب دلهره و نگرانی به خاطر ترس از اخراج است. اینها نمونه هائی است که نشان می دهند که امنیت شغلی زنان همواره بیشتر از مردان در معرض خطر قرار دارد و تمرکز کارگران زن به ناچار اغلب در جاهائی است که بی حقوقی کامل کارگر در آنجاها برقرار است.

زنی که در یک کارخانه دارو سازی کار می کرد و کمی با سوادتر از دیگران بود و سرپرست خانوار، می گفت: در کارخانه با کسی مشکل ندارم، حتی کارخانه ما مهد کودک هم دارد. مشکل من که شاید مشکل خیلی های دیگر هم باشد، قوانینی است که از سوی وزارت کار مرتب تغییر می کند و حالا هم همه نگران قانون کاهش ساعت کاری زنان هستیم، قانونی که احتمالاً همه ما را بی کار میکند. طبیعی است کارفرمایی که می تواند مردی را استخدام کند که دو ساعت از من بیشتر کار می کند قرارداد مرا تمدید نمیکند. حق هم دارد... چرا باید با یک مبلغ پول دو ساعت کمتر، کار دریافت کند." (من یک کارگر زنم، حرم این است)

همسر ندارد، کفش های مردانه همیشه پشت در، دهان همسایه ها را می بندد که مرد در خانه است و این زن بی کس نیست. ده سال پیش خانه های مردم را تمیز می کرد، بدترین روز زندگی اش وقتی بود که پیرمردی که دو سال پرستارش بود مرد... (مطالب توی گیومه از: "من یک کارگر زنم؛ جرم این است" - ایلنا، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۹). آیا واقعیت های فوق الذکر بیانگر جلوه های دیگری از تحمیل ستم مضاعف به زنان کارگر و به طور کلی به زنان طبقات پائین نیست؟

اکنون به نمودهای دیگر ستم بر زن که با سیطره فرهنگ مردسالاری در جامعه توجیه می شوند، توجه کنیم:

"از نظر زهره و نسرين، سخت ترین و آزار دهنده ترین قسمت کار اینجاست که وقتی خسته و بی رمق از سر کار به خانه می آید، باز می بایست کارهای خانه را هم انجام دهند و دستورهایی که از طرف پدر و یا برادرها صادر می شود....." اینجا در کوچه پس کوچه های خیام و بازار، در میان ساختمان های زهوار در رفته و نیمه خراب جنوب شهر، در میان پارچه و خاک و سوزن و چرخ خیاطی، زنان و دخترانی از صبح تا به شب زندگیشان را لابلای پارچه ها سر می کنند. دخترها و زنانی که در تاریک- روشن صبح می آیند و شب با بدنی فرسوده می روند تا بخوابند. البته اگر کارهای خانه بگذارد. آشپزی، رختشویی، تمیز کردن خانه، کارهایی است که این دختران و زنان از آن به عنوان فرساینده ترین کار در زندگیشان یاد می کنند. ("زنان در بازار کار ایران"، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸ - درج شده در سایت ویژه روز جهانی کارگر).

آنچه در اینجا مورد شکوه قرار گرفته، به عهده داشتن وظیفه انجام کارهای خانگی توسط زنان کارگر صرفاً به خاطر زن بودن آنها

تا اول کار بی مزد خود و دوم زن خود را به عنوان همخواه "اربابان" به آنان واگذار کنند. برده داری، فتودالیسم و سرمایه داری از این جهت یکسانند. تنها شکل استثمار است که تغییر می کند؛ خود استثمار هم چنان باقی می ماند." (سرمایه داری و کار زن - منبع: مجموعه آثار لنین، ویرایش چهارم به انگلیسی، انتشارات پراگرس، مسکو، ۱۹۶۵، جلد ۳۰، ص. ۳۷۱-۳۷۲، برگردان: آرمان پویان).

آری، مادام که سیستم سرمایه داری و بردگی مزدی وجود دارد، فاحشگی نیز ناگزیر وجود خواهد داشت؛ و در این بستر است که نگرستن به زن به مثابه کالای قابل استفاده جنسی زمینه کاملاً مادی یافته و فرهنگ مرد سالاری نیز در همین رابطه هرچه بیشتر تقویت می گردد. اما، رواج چنان نگرشی به زن در جامعه، اثرات بسیار ناگواری بر زندگی روزمره زنان و به خصوص زنان طبقات محروم دارد. مثلاً به همانگونه که امروز شاهدیم، یکی از اثرات و نمودهای فرهنگ ارتجاعی مردسالاری در ارتباط با نگرستن به زن به مثابه کالای قابل استفاده جنسی، در معرض توهین و تحقیر و حتی اذیت و آزار عملی قرار گرفتن زنی است که از شوهر خود طلاق گرفته است. می دانیم که در جامعه ما به طور کلی به زن مطلقه با ملامت و حتی تحقیر نگاه می شود، اما این موضوع امروز بار سنگینی بر گرده زنان و به خصوص زنان در خانواده های زحمتکش قرار داده است. وضع به گونه ای است که اغلب زنان کارگر و طبقات محروم به خاطر آن که "از چشم بد" مصون بمانند، حاضرند به هر گونه ناراحتی و زندگی ناگوار با همسر خود تن دهند. این زن ها چنین می کنند تا زن طلاق گرفته از شوهر تلقی نشوند و مردی نتواند به "چشم بد" به او نگاه کند و به خود اجازه دهد که به آن زن به عنوان زن مطلقه و بی شوهر، در مورد مسایل جنسی سخنان آزار دهنده بگوید و یا به طریقی دیگر او را مورد آزار و اذیت جنسی قرار دهد. موارد مشخص در این زمینه بسیار زیاد است. مثلاً می توان داستان زنی را شنید که "از فرط بی کسی در شانزده سالگی ازدواج می کند و از مرد معتادش جدا نمی شود که سایه مرد بالای سرش باشد".

همانطور که دیده می شود در جامعه سرمایه داری ایران، در شرایط سیطره فرهنگ مردسالاری در آن، انتظار قبول برابری زن با مرد و تلقی زن به مثابه یک موجود مستقل، افسانه ای بیش به نظر نمی رسد. در حالی که قرار داشتن "سایه مرد بر بالای سر زن"، به عنوان یک "حسن" به حساب می آید. در یک مورد دیگر می بینیم که: "زنی .. از شوهر کراکی اش جدا شده اما هنوز بعد از ده سال تنها بودن، کسی نمی داند که

این امر که مردان متعلق به طبقه استثمارگر همواره سعی کرده و توانسته اند از زنان طبقات محروم سوء استفاده جنسی بنمایند، البته امر جدیدی نیست ولی آنچه امروز به کارفرما ها امکان چنین سوء استفاده جنسی از کارگران زن در سطحی بسیار وسیع را می دهد، شرایط رشد روز افزون بیکاری در جامعه در نتیجه بحران کنونی دامنگیر سیستم سرمایه داری است. رشد بیکاری وسیع در شرایط بالا رفتن هزینه های زندگی و شدت و گستردگی فقر و بی امکانی، زمینه ای بوجود آورده است که این مردان استثمارگر در ازای استخدام یا به زبانی دیگر عرضه کار به کارگر زن بتوانند به تقاضای شرم آور خود جامه عمل بپوشانند و بعضی زنان نیز به آن تن بدهند. جا دارد در اینجا از لنین، این آموزگار راستین پرولتاریای جهان که تا به امروز هم مورد خشم و غضب شدید بورژواها و وابستگان شان قرار دارد، مطلبی ذکر شود که به بهترین وجهی حقایق تلخ و دردناک مربوط به جامعه سرمایه داری و شرایط زندگی کارگران و طبقات محروم جامعه در آن منعکس است:

"جامعه کنونی سرمایه داری، موارد گوناگونی از فقر و ستم را در داخل خود نهفته دارد؛ مواردی که در وهله اول به چشم نمی آید. در بهترین مواقع، خانواده های پراکنده مردم فقیر شهرنشین، صنعتگران، کارگران، کارمندان و مقامات پایین در مشکلاتی غیر قابل باور زندگی می کنند، به زحمت قادرند خرج زندگی خود را به دست آورند. میلیون ها و میلیون ها نفر از زنان در چنین خانواده هایی به عنوان "برده خانگی" زندگی می کنند (یا، دست کم وجود دارند)؛ برای تهیه خوراک و پوشاک خانواده خود، به بهای تلاشی روزمره و از فرط ناچاری و "پس انداز" همه چیز به جز کار خودشان، از هر پنی پول استفاده می کنند.

این ها همان زنانی هستند که سرمایه داران با رغبت بسیار به عنوان کارگران خانگی استخدام می کنند؛ کارگرانی که برای یک دستمزد وحشتناک پایین آماده هستند تا برای خود و خانواده شان، به خاطر یک تکه نان "کمی اضافه تر دریاورند". از میان همین زنان است که سرمایه داران تمامی کشورها (درست مثل برده داران باستان و زمین داران فتودال قرون وسطی) برای خودشان همخواهگانی در "منطقه" ترین قیمت پیدا می کنند. هیچ مقداری از "خشم اخلاقی" در مورد فحشاء (که از هر ۱۰۰ مورد، ۹۹ موردش تظاهر است) قادر نیست تا در مقابل این تجارت جسم زن کاری کند؛ مادام که بردگی مزدی وجود دارد، فاحشگی نیز ناگزیر وجود خواهد داشت. تمامی طبقات تحت ستم و استثمار در سرتاسر تاریخ جوامع انسانی، همیشه وادار شده اند (و همین جاست که استثمار آن ها شکل می گیرد)

در نظر گرفتن این که آنها محصول پیوند ازدواج هستند یا نه- توجه می کند." (صفحه ۱۰۷، همان منبع).

در آخر، پیش از جمع‌بندی همه مطالبی که در این سلسله مقالات بیان شد، لازم است به مبارزه دلاورانه زنان کارگر برای تغییر شرایط جهانی خود اشاره نمود و در این مورد به گویا ترین اعترافی تکیه کرد که در "همایش بزرگ زنان کارگر"، از طرف عضو هیأت مدیره "اتحادیه زنان سراسری کشور" به نام محبوب نژاد ابراز شد. در آنجا آمده است: "محبوب نژاد تصریح کرد: زنان کارگر ایران در اعتراضات و اعتصابات صنفی، در دفاع از حق‌شان، با مجازات‌هایی از قبیل عدم استخدام و یا اخراج از کارشان روبرو می‌شوند، و علیرغم این مشکلات در برابر هر گونه تضییع حقوقشان، محکم و استوار می‌ایستند و مبارزه می‌کنند." (ایلنا، ۷ اردیبهشت ۱۳۸۹)

با تکیه بر این واقعیت که تنها با برقراری یک جامعه سوسیالیستی است که کار مزدی پرولتاریا از بین می‌رود، می‌توان جمع‌بندی کوتاه زیر را ارائه نمود. با توجه به همه واقعیت‌هایی که در ارتباط با استثمار و ستم‌های فراوان به کارگران زن ذکر شد و اشکال و نمودهای گوناگون این امر توضیح داده شد، جای تردید نیست که رهائی کارگران زن از زیر ستم مضاعف در همه اشکال آن، امروز در جامعه به صورت یک نیاز مبرم واقعی مطرح است. اما کارگران زن بدون اتحاد با کارگران مرد و مبارزه سترگ و قاطع بر علیه سرمایه داران و کل سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران، قادر به رهائی خود نیستند. واقعیت این است که راه رهائی همه کارگران رنج‌دیده ما- اعم از زن و مرد- از استثمار وحشیانه و مظلوم‌بیشمار سیستم سرمایه داری حاکم، در خلع ید از سرمایه داران یعنی با لغو مالکیت خصوصی آنان بر وسایل تولید و انتقال وسایل تولید به مالکیت اجتماعی نهفته است، به سخن دیگر، کارگران زن و مرد تنها با برپائی سوسیالیسم می‌توانند به رفاه و آزادی و استقلال در ایران دست یابند.

روی این امر باید تأکید کرد که بشریت با تلاش کارگران مبارز و قهرمان روسیه در برپائی یک جامعه سوسیالیستی در کشور خود، به تجربه‌های گرانقدری دست یافت. هرچند سوسیالیسم در شوروی به دلایل مختلف نتوانست تداوم یابد، اما با برقراری این سیستم اقتصادی- اجتماعی در آنجا، نشان داده شد که وقتی بر زمینه این سیستم یک دولت متعلق به زحمتکش‌ان بر سر کار آید، قادر است به نفع زنان کارگر عمل نموده و از بین بردن هر گونه ستم به زنان را در دستور کار خود قرار دهد. همانطور که دولت سوسیالیستی شوروی در زمان

خصوص نسبت به گذشته، خیلی از دختران جوان انجام کارهای خانه را الزاماً وظیفه زنان نمی‌دانند. این نکته جالب توجه و با ارزشی است که از وجود افکار جدید و مترقی در این نسل خبر می‌دهد. خود شکوه‌هایی که در گزارشات کارگری از دختران جوان کارگر در این زمینه منعکس می‌شود، مؤید چنین واقعیتی است. مثلاً در قسمتی از گزارش "زنان در بازار کار ایران"، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸، از قول دختران جوان کارگر می‌خوانیم که: "چرا وقتی ما با این همه خستگی به خانه می‌رویم، تازه باید غذای برادرها و پدرمان را درست کنیم، لباسشان را بشوییم، دستوراتشان را اجرا کنیم و بعد وقتی همه چیز تمام شد فرصتی است برای خوابیدن و باز فردا روز از نو، روزی از نو..." "سرسین می‌گوید: "اگر واقعا عدالت وجود داشته باشد، باید برادرهای ما هم مثل ما در خانه کار کنند، اما همیشه ما باید کارهای آنها را در خانه انجام دهیم." اما همانطور که در بالا اشاره شد این معضل تا زمانی که سیستم سرمایه داری در جامعه حاکم است و "خانواده فردی به مثابه واحد اقتصادی جامعه" شمرده می‌شود، به طور ریشه‌ای

با توجه به همه واقعیت‌هایی که در ارتباط با استثمار و ستم‌های فراوان به کارگران زن ذکر شد و اشکال و نمودهای گوناگون این امر توضیح داده شد، جای تردید نیست که رهائی کارگران زن از زیر ستم مضاعف در همه اشکال آن، امروز در جامعه به صورت یک نیاز مبرم واقعی مطرح است. اما کارگران زن بدون اتحاد با کارگران مرد و مبارزه سترگ و قاطع بر علیه سرمایه داران و کل سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران، قادر به رهائی خود نیستند. واقعیت این است که راه رهائی همه کارگران رنج‌دیده ما- اعم از زن و مرد- از استثمار وحشیانه و مظلوم‌بیشمار سیستم سرمایه داری حاکم، در خلع ید از سرمایه داران یعنی با لغو مالکیت خصوصی آنان بر وسایل تولید و انتقال وسایل تولید به مالکیت اجتماعی نهفته است، به سخن دیگر، کارگران زن و مرد تنها با برپائی سوسیالیسم می‌توانند به رفاه و آزادی و استقلال در ایران دست یابند.

نمی‌تواند از بین برود. تنها با نابودی نظام کار مزدی و انتقال وسایل تولید به مالکیت اجتماعی و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی است که طی آن در حالی که کار مزدی پرولتاریا از بین می‌رود زمینه‌ای فراهم می‌گردد که کار خانگی به صورت یک صنعت اجتماعی در می‌آید. در نتیجه افراد بدون توجه به جنسیتشان می‌توانند در این صنعت مثل هر صنعت دیگری کار کنند. انگلس در همان کتاب فوق‌الذکر مطرح می‌کند که: "با انتقال وسایل تولید به مالکیت اشتراکی، خانواده فردی، دیگر واحد اقتصادی جامعه نخواهد بود. خانه داری خصوصی تبدیل به یک صنعت اجتماعی می‌گردد. تعلیم و تربیت فرزندان یک امر عمومی می‌شود. جامعه با رعایت تساوی، از همه اطفال- بدون

می‌باشد. متأسفانه هنوز در ایران، در سطح نه‌چندان غیر وسیع، این تصور چه در میان زنان و چه در میان مردان وجود دارد که گویا کارهای خانگی را صرفاً زنها باید انجام دهند؛ و اگر مردی در خانه طرف بشوید، خانه را تمیز کند و یا به کارهای مربوط به بچه برسد، به کارهای "زنانه" پرداخته و این چیزی از "مردانگی" او می‌کاهد. اینها تصورات و تفکرات نادرستی است که به گذشته‌ها تعلق دارند. امروز چه با شرکت مستقیم زنان در کار تولیدی در بیرون از خانه و چه با تسهیلانی که در امر انجام کارهای خانگی بوجود آمده، دیگر نمی‌توان بین کارها، با زنانه و مردانه نامیدن آنها، مرز کشید.

واقعیت این است که در سیستم‌های طبقاتی ما قبل سرمایه داری، کارها، یا به عبارت دیگر، وظایفی که انسان‌ها برای تأمین معاش و تداوم زندگی می‌باید انجام دهند، به دو قسمت کارهای مردانه و کارهای زنانه تقسیم شده بود. بر این اساس، کارهای خانگی به مثابه اصطلاح "کارهای زنانه" اساساً بر دوش زنان و کارهای بیرون از خانه به عنوان "کارهای مردانه" به عهده مردها قرار داشت. اما با رشد صنعت و تکنولوژی در سیستم سرمایه داری، شرایطی در جامعه بوجود آمده که قائل شدن عنوان‌هایی چون کار مردانه و کار زنانه برای کارهای لازم زندگی که باید هم توسط مرد و هم توسط زن صورت بگیرد، نامفهوم گشته و این عنوان‌ها بار کهنگی و عقب مانده‌ای را با خود حمل می‌کنند. البته این وضع تا زمانی که (به قول انگلس) "خانواده فردی به مثابه واحد اقتصادی جامعه" شمرده می‌شود، همچنان برقرار خواهد بود. در ارتباط با مطلب فوق توجه به تاریخ این پدیده نیز ضروری است. به گونه‌ای که تحقیقات انگلس نشان می‌دهد، در کمون‌های اولیه که قبل از بوجود آمدن مالکیت خصوصی و ایجاد طبقات متخاصم در جامعه وجود داشت، وضعیت زیر برقرار بود: "در خانوار کمون قدیمی که زوج‌های متعدد و فرزندان آنان را در بر می‌گرفت، اداره امور خانه که به عهده زن بود، همانقدر صنعت عمومی و اجتماعی ضروری تلقی می‌شد که تهیه غذا بوسیله مرد. این وضع با پیدایش خانواده پدر سالار- و از آن هم بیشتر با خانواده فردی تک‌همسری- تغییر کرد. اداره عمومی خانه خصلت عمومی خود را از دست داد و دیگر امری نبود که مربوط به جامعه باشد؛ یک خدمت خصوصی شد." (کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" - صفحه ۱۰۴، ترجمه رفیق مسعود احمدزاده).

جای خوشحالی است که امروز نسل جوان در ایران چون گذشتگان و نسل‌های پیشین خود به امر کار خانگی برخورد نمی‌کند و به

و چنین تقسیم کاری گویا باعث بوجود آمدن ستم جنسیتی شده است. اما این ادعا درست نیست و چنین چیزی در واقعیت امر وجود نداشته است. نادرستی این تصور، با پیشرفت علوم مختلف در قرن ۱۹ و انجام تحقیقات علمی در ارتباط با تاریخ خانواده در نیمه دوم این قرن، نشان داده شد. انگلس در این زمینه می گوید: " این که زن، در آغاز جامعه، برده مرد بود یکی از مضحک ترین تصوراتی است که از عهد روشنگری قرن هیجدهم به ما رسیده است. زنان در میان تمام وحشی ها و بربرها- در مرحله پائینی و میانی وحشی و تقسیم بندی در مرحله بالائی- نه تنها موقعیت مستقل بلکه موقعیتی بسیار محترم داشتند." و " خلق هائی که فقط از راه شکار امرار معاش کنند، هرگز وجود نداشته اند." (فردریش انگلس، "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، صفحات ۷۰ و ۲۳ ترجمه رفیق مسعود احمدزاده).

بسیار ظالمانه حاکم بر جامعه و دست یابی به یک جامعه آزاد انسانی است و هم، چنین مبارزه ای وظیفه ای است که بر دوش همه ما قرار دارد. بکوشیم با قدم های هر چه محکم تر در این راه ظفرنمون پیش برویم.

مرداد ۸۹

(* در قرن ۱۸ با این که موضوع ستم بر زن مورد توجه خاص اندیشمندان در اروپا قرار گرفت، ولی از آنجا که در آن زمان هنوز کشفیات مربوط به تاریخ خانواده صورت نگرفته و اساساً چیزی به اسم تاریخ خانواده وجود نداشت، تصور بر آن بود که گویا زن از ابتدا برده مرد بوده است. به این تصور، اخیراً خیلی از فعالین جنبش زن در ایران که متأسفانه تحت تأثیر اندیشه های فمینیستی قرار دارند استناد می کنند؛ و موضوع این طور بیان می شود که گویا در گذشته، مردها به شکار می رفتند و زن ها به خاطر امر تولید مثل و نگهداری از بچه ها در خانه می ماندند

لنین اولین و تنها دولت در جهان بود که نه فقط همه قوانین ننگین بر علیه زنان را ملغاً اعلام کرده و برابری زن و مرد را در قانون تأمین نمود بلکه برای ایجاد برابری واقعی در همه جنبه های زندگی بین زن و مرد نیز قدم های موثری برداشت.

چه با تکیه بر علم شرایط رهائی پرولتاریا یعنی کمونیسم و چه با تکیه بر تجربیات موفق بشریت در راه مبارزه برای از بین بردن هر گونه ستم و استثمار و از جمله در حق زنان کارگر، با قاطعیت باید گفت که تنها در یک جامعه سوسیالیستی است که شرایط برای از بین رفتن استثمار به طور کلی و رهائی زنان نه فقط از ستم طبقاتی بلکه از ستم جنسیتی نیز فراهم می گردد. بنابراین مبارزه دوش به دوش زنان و مردان کارگر و زحمتکش و همه زنان و مردان طبقات تحت ستم ایران با ارتجاع جمهوری اسلامی برای نابودی سیستم سرمایه داری وابسته در ایران، هم تنها امکان برای رهائی از شرایط

از کوزه همان برون تراود.....

از صفحه ۲۰

ترکیب اعضای مجمع طی دوره یاد شده بدین شرح می باشد:

الف : فقهای شورای نگهبان
ب: آقایان آیت ... خامنه ای (رئیس جمهور وقت) - هاشمی رفسنجانی (رئیس مجلس وقت) - موسوی اردبیلی (رئیس شورای عالی قضائی) - توسلی - موسوی خوئینی ها - میرحسین موسوی (نخست وزیر وقت)
ج: مرحوم حجت الاسلام سید احمد خمینی (فرزند حضرت امام) برای ارائه گزارش جلسات به حضرت امام

۲. دوره دوم مجمع در پایان جنگ تحمیلی در سال ۱۳۶۸ پس از بازنگری قانون اساسی در این قانون با وظایف احصاء شده در بندها و اصول ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲ و ۱۷۷ شکل گرفت.

ترکیب اعضای مجمع طی دوره دوم بر اساس حکم مورخ ۱۲/۷/۶۸ مقام معظم رهبری، حضرت آیت ... خامنه ای بدین شرح می باشد:

فقهای شورای نگهبان (۶ نفر)
روسای سه قوه (قوای مجریه - مقننه و قضائیه)
وزیر مربوط (وزیری که موضوع مورد بحث مجمع مربوط به وی می شود)
رئیس کمیسیون مربوط در مجلس شورای اسلامی (در صورتی که موضوع بحث در مجمع مربوط به وی شود)
آقایان: مهدوی کنی - یوسف صانعی - سید احمد خمینی - سید محمد موسوی خوئینی ها - محمدعلی موحدی کرمانی - حسن صانعی - محمدرضا توسلی - عبدا... نوری و میرحسین موسوی"

آری! با مطالعه این لیست متوجه می شویم که میرحسین موسوی که حال مدعی "اصلاح طلبی" شده، خود در زمان تصویب مجازات سنگسار، از اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام ننگین و ضدانسانی جمهوری اسلامی بوده است. این امر نشانگر آن است که فریبکاری که در حال در لباس "اصلاح" جمهوری اسلامی وارد صحنه شده اند خود از مصوبین و مجریان احکامی به غایت جنایتکارانه بوده اند. این ها حتی اگر این جا و آن جا با هدف فریب دوباره توده ها و ایجاد سدی در مقابل مبارزات آنان "قبایلی تازه" بر تن کرده و به ادا و اطوار جدیدی دست بزنند ماهیتا هیچ فرقی با بقیه نداشته و در واقع همه دست اندرکاران جمهوری اسلامی سرو ته یک کرباسند. به همین دلیل هم عدم افشای اینان تنها و تنها کمک به فریب مردم بوده و به نفع کسانی تمام می شود که با همه وجود در تلاش اند تا نظام ظالمانه حاکم صدمه ای نبیند. روشن است که وقتی که کسی جمهوری اسلامی را حال به هر شکلی قبول داشته باشد، نمی تواند در کنار مردم و در جهت منافع آن ها گام بردارد. چرا که "از کوزه همان تراود که در اوست".

بنابراین تنها با ادامه مبارزه ای بی امان بر علیه رژیم جمهوری اسلامی در تمامیت آن و با تمام دارودسته های آن است که می توان در جهت خواست رسیدن به جامعه ای آزاد و انسانی گام برداشت. به همین دلیل هم باید با سر دادن شعار "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" و گام برداشتن برای افشای هر چه گسترده این رژیم جنایتکار کوشید تا بتوان جمهوری اسلامی این رژیم وابسته به امپریالیسم را با تمامی جناح های درونی اش به زباله دانی تاریخ انداخت.

نادر ثانی

۲۸ مرداد ۱۳۸۹

مصاحبه با یک فعال کارگری

پیام فدایی: مصاحبه ای که در زیر مشاهده می کنید، متن گفتگویی با رفیق مظفر، یکی از کارگران قدیمی است که سالهای طولانی ای از زندگی خود را در کارخانه و در میان کارگران ایران گذرانده و به عنوان یک فعال مبارز کارگری همراه آنان دست به مبارزه سیاسی زده است. این مصاحبه که در ماه جون ۲۰۱۰ صورت گرفته، منعکس کننده گوشه ای از تجارب رفیق مظفر در ارتباط با شرایط زیست و مبارزات کارگران زحمتکش ایران در زمان حاکمیت رژیمهای ضد کارگری شاه و جمهوری اسلامی در فاصله بین سالهای ۱۳۴۴ تا ۱۳۶۰ است و پیام فدایی با هدف آشنا نمودن هر چه بیشتر خوانندگان با شرایط طبقه کارگر و انتقال تجارب فعالین کارگری به درج آن اقدام می ورزد.

سوال: لطفا توضیح دهید که تولید اصلی کارخانه فرقره زیبا و درخشان چه بود و در کجا قرار داشت و متعلق به چه کسی بود؟

پاسخ: هر دو کارخانه در کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج قرار داشتند. هر دو کارخانه مذکور متعلق به شخصی بود به نام رضا شکرچیان. این مجموعه صنعتی در زمینی که از اتوبان کرج شروع و به جاده مخصوص منتهی میشد و مقدار آن حدود پنجاه هکتار بود و شکرچیان آن را از دولت خریده بود ساخته شده بود. قیمت زمین قسط بندی شده بود به ۹۰ قسط سالیانه یعنی ۹۰ سال.

برای اولین بار من در فرقره زیبا به عنوان کارگر ساده استخدام شدم و روزی ۶ تومان مزد میگرفتم. فرقره زیبا یک کارخانه نساجی است. تولیدات این کارخانه عبارتند از: انواع نخ، نخ اکریلیک، نخ پلی استر، پنبه، تریکوهای آستر، صاحب کارخانه در جوار همین کارخانه کارخانه دیگری به نام پلاستیک سازی درخشان ساخته بود که کارش کاملا فرق داشت. درخشان یک کارخانه پلاستیک سازی بود و تولیدات آن عبارت بودند از: فروم، کفیوش، فیلم پلی اتیلن، چرم مصنوعی، ورق، پی وی سی (PVC)، مشمع پلاستیکی و سفره.

سوال: شما چند سال در این کارخانه کار کردید؟ و کار اصلی تان چه بود؟

پاسخ: من بیش از ۱۶ سال در این دو کارخانه کار کرده‌ام. در اوایل به عنوان کارگر ساده استخدام شدم و در قسمت نخ ریزی کار می‌کردم. اما چون در گره زدن نخ‌های پاره شده سرعت عمل نداشتم مرا به قسمت میکائیکی ماشین آلات نخ ریزی که مکانیک آنها شخصی به نام آقای نیکو بود فرستادند. من میکائیکی این ماشین آلات را خیلی خوب یاد گرفتم. به طوری که بعد از بیست سالگی دوری از این دستگاه‌ها وقتی در پاکستان بودم در کارخانه مینشل در هاپچوکی به عنوان میکائیک ماشین‌های نخ ریزی استخدام شدم.

آقای نیکو مرد شریفی بود، هم از نظر مبارزات طبقاتی به من خیلی چیزها یاد داد و هم میکائیکی را. اما من فقط یکسال و نیم با او کار کردم چون او باز نشسته شد. کسی که به جای او استخدام شده بود آدمی نبود که من بتوانم با او کار کنم برای همین یکی از آشنایانم به نام مرتضی اسلامی که در دفتر کارخانه کار می‌کرد بدون اینکه شکرچیان صاحب کارخانه بداند مرا به کارخانه درخشان

منتقل کرد. بقیه ایام کارگریم را در کارخانه درخشان و در قسمت‌های مختلف آن کار کرده‌ام. آخرین حرفه من در این کارخانه کار در بخش کلندر بود. این در واقع قسمت مادر کارخانه است. کار ما در اینجا، کار روی دستگاه‌های بهم زن خمیر پلاستیک بود. این دستگاه‌ها حرارتشان از ۲۵۰ سانتیگراد اگر پایین می‌آمد خمیر پلاستیک خراب می‌شد. کار روی این دستگاه‌ها خیلی سخت و پر خطر است و نیاز به دقت و حواس جمعی زیادی دارد. چون اسم اسلامیان را بردم، به پاس حق شناسی از یک فرد مبارز و دلسوز لازم است همین جا بگویم که مرتضی اسلامیان یکی از افراد مبارز کارخانه بود. بعد از انقلاب معلوم شد که هوادار مجاهدین است. اسلامیان به همراه نزدیک به ۱۵ نفر از کارگران کارخانه درخشان در سی خرداد ۱۳۶۰ یا در گریبهای خیابانی کشته شدند و یا دستگیر و در زندان اعدام گشتند.

سوال: در زمانی که شما در این جا شروع به کار کردید چند نفر در آنجا کار می کردند و بعد ها تعداد کارگران این واحد چقدر زیاد یا کم شدند؟

پاسخ: زمانیکه من استخدام شدم فرقره زیبا حدود ۳۰۰ نفر کارگر داشت، تمام قسمت‌های نخ ریزی را زنان کارگر کنترل می‌کردند. علت این امر ظریف بودن دست آنها بود که سرعت عمل شان را زیاد می کرد. کارگران فرقره زیبا حدود ۵۰۰ نفر می‌شد.

تعداد کارگران در کارخانه درخشان که تأسیس آن مربوط می‌شود به سال‌های ۱۳۳۸-۱۳۴۰ از ۴۰۰ نفر به ۱۵۰۰ نفر رسید. زمانیکه من به درخشان رفتم کارخانه دو شیفته کار می‌کرد و هر شیفته آن ۱۲ ساعت بود. اما بعدها کارخانه سه شیفته شد و تعداد کارگران درخشان به حدود ۱۰۰۰ نفر رسید. در مقطع انقلاب ۵۷ حدود ۵۰۰ نفر کارگر افغانی در فرقره زیبا و درخشان کار می‌کردند. که در جریان انقلاب آنها رفتند و به همین تعداد، کارگر ایرانی بجای آنها استخدام شد.

سوال: به چه شکلی شما استخدام شدید؟ آیا کسی شما را به این کارخانه معرفی کرده بود؟ و یا خودتان مراجعه نموده بودید؟ کلا پروسه استخدام یک کارگر را در آن سالها کمی توضیح دهید؟ آیا جهت استخدام به افکار و سابقه مبارزاتی وی توجه میشد؟

پاسخ: بعد از "اصلاحات ارضی" دو تغییر اساسی در حیات طبقه کارگر ایران به وجود

آمد. توسعه صنایع مونتاژ، و هجوم روستائینی که "اصلاحات ارضی" آنان را کاملا خانه خراب کرده بود به شهرها؛ که منطقی برای پیدا کردن کار به این صنایع مراجعه می کردند. در دهه چهل تا پنجاه پروسه استخدام به دو شکل بود. کارگرانی که از روستا می‌آمدند به این کارخانه‌ها می‌رفتند و چون نیاز به مهارت ویژه‌ای نبود به علت کمبود نیروی کار شهری سریع استخدام می‌شدند همین کارگران اقوام و هم ولایتیهایشان را به دنبال خود به شهر می‌آوردند. اما کارگرانی که زاده شهر بودند از طریق آگهی استخدام در روزنامه‌ها به این کارخانه‌ها مراجعه می‌کردند. من چون مدت زیادی بود که در تهران بودم از طریق روزنامه این کار را پیدا کردم.

حساسیت روی سابقه مبارزاتی کارگران بستگی داشت به نوع صنعت و سابقه مبارزاتی در آن رشته از صنایع. کارگران فعال و قدیمی که سابقه مبارزاتی داشتند حاضر نبودند در بعضی از صنایع مونتاژ کار کنند. مثلا کارخانه‌های کفش صنعتی به این امر اهمیت می‌دادند چون در تاریخ طبقه کارگر ایران کفشان همیشه دارای سندیکا بودند و یکی از بخش‌های فعال طبقه کارگر را شکل می‌دادند. اما در یک کارخانه مانند کارخانه ما چنین چیزی مورد توجه نبود چون همه به عنوان "کارگر ساده" استخدام شده بودند.

سوال: در مورد سطح سواد کارگران و تحصیلات و آموزش آنان کمی توضیح دهید؟

پاسخ: به علت اینکه روستاهای ایران فاقد مدرسه و هر گونه امکان آموزشی بودند، و اکثریت کارگران را بعد از آغاز دهه چهل روستائیان تشکیل میدادند، در نتیجه شاید بتوانم بگویم نزدیک به ۷۰٪ از کارگران بیسواد بودند. تا قبل از قیام ۵۷ بالاترین سطح سواد در داخل کارخانه‌ها خواندن-نوشتن و یا ششم ابتدایی بود.

سوال: آیا شما استخدام رسمی بودید؟ و آیا در آن زمان مثل این روزها "قرارداد موقت" هم وجود داشت؟

پاسخ: آن زمان کارگر وقتی استخدام میشد هیچگونه قراردادی بین سرمایه‌دار و کارگر امضا نمی‌شد. فرم‌هایی بود که جنبه فرمالیته قضیه را داشت و پر می‌شد. اما قراردادی در کار نبود. سیستم سرمایه‌داری ابزارهای خودش را می‌طلبد. برای همین یک سری قوانین در دهه چهل وضع شد. از جمله قانون بیمه‌های اجتماعی. من پادم می‌آید در کارگاه لاستیک سازی که کار میکردم به کارگر

خوبی است، به او اعتماد کن تا زمانی که من باز نشسته شدم هوای ترا داشته باشم" او مرا به عباس داداشی سر پرست قسمت مخلوط کن و از کارگران قدیمی معرفی کرد. من از هر نظر مدیون این دو نفر هستم و در زندگی سیاسی من آنها بسیار مؤثر بودند و من همیشه یادشان را گرامی میدارم.

یک روز آقای نیکو وقتی دید که عده‌ای از کارگران قدیمی جلو دفتر تجمع کرده‌اند از من پرسید "باز چه مرگشان است؟" میدانستم که آقای نیکو از آن آدمهایی است که از سر دلسوزی این حرف را میزند و این جمله را به عنوان تکیه کلام به کار برده است. در جواب به او گفتم میخواهند که اضافه کاری را قطع کنند و کارخانه سه شیفته کار کند. او حرفی نزد، رسیدیم به دستگاهی که سوت حرارت آن گیر می‌کرد. دور و برش را نگاه کرد و گفت "اینجا خرن، نمیفهمند که باید این مردکه شکرچیان را با زور حالی کرد. اگر آنها روزی سه دستگاه را خراب کنند و بگذارند گردن خستگی و ناشیگری کارگران جدید، او مجبور می‌شود که کارخانه را سه شیفته کند." گفتم ولی آقای نیکو این برای کارگران جدید خطرناک است شکرچیان همه را بیرون میکنند! او گفت "مزخرف نگو ۴۰۰ کارگر را که نمیتواند با هم بیرون کند." گفتم پس چرا به آنها راه را نشان نمیدی؟ گفت: "کی من؟ پشت دستم را داغ کرده‌ام که این کارها را نکنم، یکبار خیلی ساده به یکی چیزی گفتم طرف صاف گذاشتش تو دست شکرچیان." از آن تاریخ شکرچیان با من سلام علیک نکرده است و منتظره که من باز نشسته شوم و از شرم خلاص شود. من هم با خنده به او گفتم پس آقای نیکو به من یاد بده چطوری دستگاهها را از کار بیندازم. او نگاهی معنی دار به من کرد و گفت: "به یک شرط، چون دستگاهها در هر دو شیفته باید خراب شوند شیفته دیگر نیز باید وانمود کنید که سر کار هستید و خودت دوباره راهش بیندازید، تا آنها با راننده نفرستند دنبال من و از خواب بیدارم نکنند."

همان روز موضوع از کار انداختن دستگاهها را به داداشی گفتم. او گفت دیوانگی است ولی بکن من بعضیها را حالی می‌کنم اما شدیداً باید مواظب باشید. اگر شکرچیان بفهمد پدرت را در میاورد. دستگاههایی را نشان می‌کردم که کارشان سخت بود و کارگر جدید هم داشت. دو ساعتی دستگاه از کار می‌افتاد و بعد دوباره راه اندازی می‌شد. به این ترتیب در گزارش سرپرستها می‌آمد که خستگی و ناشیگری کارگران جدید باعث از کارافتادگی دستگاه شده است.

شکرچیان فهمیده بود که دارد کلک می‌خورد. هر چند او تعدادی ارادل و اوپاش و خرچین داشت اما نتوانست سر در بیاورد. چون می‌گناه به عقلش نمی‌رسید که این امر کار میکائیکها باشد، چون میکائیکها بابت تعمیر و راه اندازی در خواست پول اضافه‌ای نمی‌کردند. علاوه بر این زحمت زیادی هم برای آنها داشت. نمی‌گویم این عامل اصلی بود اما این کمک کرد که اعتراضات کارگرها نهایتاً به نتیجه برسد و کارخانه در ۳ شیفته ۸ ساعته بچرخد. از سال ۱۳۴۷ به بعد کارخانه

شرکت نمی‌کردند. مسئله مسکن مسئله بسیار مهمی بود برای کارگرها. کرایه خانه‌ها روز بروز بالا میرفت. در نیمه دوم دهه چهل گرفتن ودیعه نیز رسم شد. مشکل دیگری که در اوایل دهه پنجاه در رابطه با مسکن ایجاد شد مسئله معرفی ضامن برای مجردین بود و علت این امر هم دستور ساواک بود تا افراد وابسته به سازمانهایی که مبارزه مسلحانه می‌کردند شناسائی شده و یا توانایی پیدا کردن مسکن را از دست بدهند. همه این مشکلات در حالی بود که دستمزدها تقریباً ثابت بود. مشکل مسکن یکی از علل ایجاد زور آباد کرج شد چون کرج به کارخانه‌ها بسیار نزدیک بود.

در اینجا ضرورت دارد که یک تجربه عینی را که در کارخانه ما سر مسئله ساعت کار به میان آمد همانطور که بوده بیان کنم. بهتر است ابتدا کمی خواننده را با نوع کار کارخانه‌های پلاستیک سازی آشنا کنم. سیستم حرارت کارخانجات پلاستیک سازی با بخار است. اگر این دستگاهها برای مدت بیش از ۲۴ ساعت خاموش شوند. بعلت اینکه سیلندرها، غلطکها، مخلوط کنها همه از استیل سیقل داده شده قطور هستند زود سرد میشوند. هنگام روشن کردن دوباره آنها بیش از ۲۴ ساعت دیگر وقت لازم است تا گرم شوند. در این فاصله که دستگاهها را گرم می‌کنند مقداری مواد ضایعات را درون آنها می‌ریزند. پلاستیک گرم شده کمک می‌کند کمی زودتر گرم شوند. این امر باعث میشود که کارخانه حدود ۴۸ تا ۷۰ ساعت تولیدی نداشته باشد.

با این تفصیل سیستم حرارت کارخانه هیچگاه نباید خاموش شود. اگر کارگران تنها در یک شیفته کار می‌کردند عملاً دستگاهها خاموش و سرد می‌شدند. برای همین بود که کارخانه در دو شیفته ۱۲ ساعته کار میکرد. کارگرانی که تازه استخدام میشوند از اینکه ۴ ساعت اضافه کاری دارند خوشحال می‌شدند. اما به مرور این چهار ساعت آن چنان کارگر را خسته می‌کند که از کار کردن بیزار میشود و حتی خیلی‌ها می‌بریند و کار را ترک می‌کردند. قبل از اینکه من استخدام شوم کارگرها چندین بار به وزارت کار و کارفرما شکایت کرده بودند که ما این چهار ساعت اضافه کاری را نمی‌خواهیم و خواهان سه شیفته کردن کارخانه بودیم. اما شکرچیان صاحب کارخانه که نمیتوانست یک شیفته کارخانه را بخواباند و منافع اش حکم می‌کرد که کارخانه تمام وقت کار کند به اعتراض کارگرها توجهی نکرده بود. اعتراض روی این مسئله ادامه داشت. کارگران قدیمی دست تنها بودند. چون کارگران جدید تازه نفس بودند، فصلی بودند و بهار و تابستان در کارخانه نبودند، از همه مهمتر به پول بیشتری نیاز داشتند.

آقای نیکو استاد کار من، چون مکانیک بود و فقط روزها کار می‌کرد، در امورات کارگری دخالت زیادی نمی‌کرد. از همان روز اول من با احترام با او برخورد می‌کردم و به او اعتماد کردم. او همه وقایعی که در زندگی من اتفاق افتاده بود را می‌دانست. او حتی می‌دانست که من در زندان بوده‌ام و مقداری بسیار کمی آگاهی سیاسی پیدا کرده‌ام. آقای نیکو وقتی داستان زندگی مرا فهمید به من گفت "به یکی از کارگران معرفیت می‌کنم، او هم پسر

گفته می‌شد، اگر مأمور دولت آمد و راجع به بیمه پرسید، بگویند که من یک ماه دیگر بر میگردم به روستایم. در پاره‌ای از کارگاهها علیه بیمه شدن کارگر تبلیغ می‌شد و به کارگر می‌گفتند که اگر بیمه شوی مبلغ زیادی از دستمزد شما را بیمه میبرد.

مأموران اداره کار، نظام وظیفه و بیمه‌های اجتماعی، حساسی موی دماغ صاحب کارخانه‌ها شده بودند و اکثر هم برای رشوه خواری بود، با وصف این کارگر بعد از سه ماه بیمه می‌شد. اما این به معنی این نبود که صاحب کار نمیتواند او را بیرون و یا تنبیه کند. در هر صورت بعد از یکسال کارگر رسمی می‌شد و هنگام اخراج میتوانست به اداره کار شکایت کند. دادگاههای حل اختلاف بین کارگر و کارفرما در وزارت کار وجود داشت که به شکایت کارگران رسیدگی میکرد، اما همانطور که از اسمش پیدا بود بیشتر بین کارگر و صاحب کار سازش به عمل می‌آورد. وجود همین دادگاه هم نمیتوانست مانع اخراج کارگر شود فقط ممکن بود کمی صادر کند که کارفر بابت خسارت مبلغی را به کارگر بدهد. "قرار داد" موقت وجود داشت اما این مربوط میشد به شرکت‌هایی که فصلهای خاصی از سال کارشان را تعطیل می‌کردند. مانند شرکت‌های راه و ساختمان و سد سازی که بخش‌های از کار آنها در زمستان تعطیل می‌شد. اما در کارخانه‌ها چنین قراردادی وجود نداشت. من بعد از یکسال کار دیگر بیمه شده بودم و رسمی بودم.

سوال: ساعات کار شما چقدر بود و برای این مدت کار چقدر دستمزد می‌گرفتید؟ لطفاً مشخص کنید که با توجه به سطح قیمت‌ها در همان زمان، این دستمزد تا چه حد کفاف زندگی شما را می‌داد؟

پاسخ: زمانیکه من استخدام شدم کارخانه دو شیفته ۱۲ ساعته کار می‌کرد. ساعت کار ما ۸ ساعت بود و چهار ساعت به ما اضافه کاری تعلق می‌گرفت. بین سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۵ دستمزد کارگر ساده بین روزی ۴ تومان تا ده تومان بود. من در کارخانه استارلایت روزی ۸ تومان می‌گرفتم. کرایه یک اتاق در محلات کارگر نشین بین ۱۵ تومان تا ۲۵ تومان در نوسان بود. زندگی کردن با روزی ۸ تومان بسیار دشوار بود. به یاد ندارم تا نزدیکیهای سال ۱۳۵۰ کارگری در خانه‌اش یخچال و یا پنکه داشته باشد. ۲۵۰ گرم گوشت حدود ۲ تومان هزینه بر می‌داشت. در سالهای چهل بود که گرانی آنقدر زیاد شده بود که علیرغم اینکه شایعه شده بود که گوشت یخ زده وارداتی گوشت گوسفند نیست و حرام است، اما مردم به استفاده از آن روی آوردند. کارگران روستایی دسته جمعی اتافی را کرایه می‌کردند. آنان مقداری مایحتاج اولیه زندگی مانند روغن، بلغور، و عدس از ده همراه خود می‌آوردند که مبلغی را بتوانند پس انداز کنند. گاهی هم بعضی از کارخانه‌ها و کارگاهها اجازه می‌دادند که کارگران فصلی در گوشه‌ای از کارخانه بخوابند. این یکی از مسائلی بود که مبارزات کارگری را کند می‌کرد چون این کارگران به قول معروف "نمک گیر" می‌شدند و در اعتراضات کارگری

اجتناب از کلی گویی و پاسخ مشخص دادن در انتخاب راه کار های مبارزاتی تنها بستری است که می تواند یک گام نیروهای مترقی و انقلابی را جهت نزدیکی و اتحاد جلو برده و راه را برای اتحاد های بزرگتر هموار سازد ، از این رو بسیار مهم هست که توضیح داد هدف از وحدت چیست؟ و این وحدت قرار است به کدام مسئله مشخص در جنبش پاسخ گوید؟ در شرایط کنونی کدام شعار ها و شیوه های مبارزاتی را میتوان در پیش گرفت تا وظایف مبارزاتی بر علیه رژیم را بهتر به پیش برد؟

در برخورد به معضل پراکندگی های موجود در بین نیروهای مبارز و انقلابی تا آن جا که به شرایط امروز ما در خارج از کشور برمی گردد ، واقعیات نشان می دهند که باید به جای حرکت در جهت وحدت های کاذب به سازماندهی همکاری و اتحاد عمل های مبارزاتی بین نیروهای مبارز و کمونیست در مبارزه بر علیه جمهوری اسلامی پرداخت و از طرف دیگر مبارزه ایدئولوژیک فعالی را حول مسائل میرم و واقعی که امروز می تواند در ارتقاء سطح جنبش تاثیر گذار باشد دامن زد.

جهت شکوفائی این امر نباید با حفظ اصول و پرنسیپ های پایه ای آن چنان شرایط دمکراتیکی را در فضای مبارزات عملی بوجود آورد که افراد و تشکلات انقلابی با حفظ هویت سیاسی خویش بتوانند در کنار هم صفوف مبارزاتی خود را هر چه بیشتر گسترش بخشند و یکپارچه رژیم جلا داد جمهوری اسلامی را در سطح جهانی افشا کنند . هیچ اتحاد عملی نمی تواند با حذف هویت سیاسی افراد یا تشکلات انقلابی و یا نادیده گرفتن نظرات دیگران تداوم یابد. آن حداقلی که امروز میتوان در منسجم کردن صفوف مبارزاتی ما در حمایت از مبارزات مردم ایران نقش کلیدی ایفا کند ، موضع شفاف ما بر سر خواست انقلابی سرنگونی جمهوری اسلامی با همه جناح ها و دسته هایش و موضع گیری بر علیه سلطه امپریالیسم برای ساختن جامعه ای آزاد و دمکراتیک می باشد.

جهت رسیدن به چنین اتحاد عمل مبارزاتی باید از گذشته درس گرفت و به مبارزه بر علیه برخی از عواملی که مانع شکل گیری اتحاد عمل های اصولی می شوند برخاست. از جمله این عوامل باید به برخورد های ناسالم و غیر دمکراتیک، سکتاریسم موجود که هم چون آفتی بر فضای سیاسی رخنه کرده، مخدوش کردن صف انقلاب و ضد انقلاب و تزلزل و عدول از پرنسیپ های سیاسی در جریاناتی که همواره کمیت را فدای کیفیت نموده و در بزنگاه های حساس این دوران مرعوب جو شدند و نتوانستند حتی بر اصولی که خود در پلانفرم هایشان روی کاغذ آوردند نیز وفادار بمانند ، تاکید نمود.

این نکات بخشی از مشکلاتی می باشند که تا کنون امکان تداوم همکاری های مشترک نیروهای مترقی را از آن ها سلب کرده اند. البته تلاش های دستگاه های اطلاعاتی رژیم هم در ایجاد این تفرقه ها بی تاثیر نبوده است.

اعتماد ایرانیان مبارز خارج از کشور که خود قربانیان نظام جهنمی جمهوری اسلامی هستند تنها زمانی جلب خواهد شد که در عمل شاهد قدرت مبارزاتی نیرو های مترقی در صحنه های مبارزاتی باشند. در خارج از کشور در شرایطی که نیروهای چپ امکانات بیشتری برای منعکس کردن صدای مبارزات مردم و تشدید مبارزه بر علیه دشمنان مردم را دارند، مسلماً طنین انداز شدن هرچه رسا تر شعار مرگ بر جمهوری اسلامی نقش مهمی در خنثی کردن کوشش هائی خواهد داشت که در جلوگیری از رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر جنبش جاری بکار می روند. در شرایطی که اصلاح طلبان حکومتی چون

معضل پراکندگی کنونی

نیروهای چپ

در خارج از کشور!

گسترش مبارزات وسیع توده های ستمدیده در یک سال اخیر که علیرغم ترور و اختناق موجود یعنی علیرغم سلطه یک دیکتاتوری وحشتناک در ایران، با همه توان به مبارزه برای نابودی رژیم جمهوری اسلامی بر پاخاستند گر چه با حمایت وسیع نیرو های چپ و مترقی در خارج از کشور مواجه شد اما عدم تظاهرات های سازمان داده شده هم زمان ، سراسری و متحدانه این نیروها ، در همان حال ، بار دیگر پراکندگی موجود در صفوف نیرو های چپ و مترقی را بوضوح در مقابل چشم همگان قرار داد. در شرایطی که توده های ستمدیده به دلیل ۳۱ سال زندگی در زیر سلطه رژیم جمهوری اسلامی جانشان به لبشان رسیده و به هر وسیله ای خشم و نفرت خود را از شرایط ظالمانه حاکم فریاد می زنند و در شرایطی که اصلاح طلبان حکومتی در تلاش بوده و هستند تا با سوار شدن بر امواج مبارزات مردم ، این مبارزات را از مسیر اصلی خود منحرف سازند فقط کافی است نگاهی گذرا به عملکردهای مبارزاتی نیروهای چپ و انقلابی خارج از کشور بباندازیم تا براحتی متوجه شویم که علیرغم همه تلاش هایی که تا کنون شده است ، این پراکندگی ها تا چه حد در رسیدن این تلاش ها به اهداف خود مشکل ایجاد کرده اند. در شرایطی که هدف همه نیرو های انقلابی حمایت از مبارزات مردم ایران و افشای جنایات و سرکوبگری های جمهوری اسلامی و رساندن صدای توده های ستمدیده به جهانیان است شاهدیم که چگونه این پراکندگی باعث تضعیف این تلاش ها شده و دست نیروهای ارتجاعی و سازشکار را برای تحمیق و متوهم کردن ایرانیان خارج از کشور و به ویژه جوانان باز گذاشته است. نیروهایی که می کوشند با بهره گیری از پتانسیل عظیم مبارزاتی ایرانیان خارج از کشور زمینه را برای چانه زنی با قدرت های امپریالیستی جهت سهم شدن در قدرت سیاسی ایران در آینده، برای خود فراهم نمایند.

در یک سال گذشته اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی ضمن فریب بخشی از جوانان در هر تظاهراتی از سر داده شدن شعار سرنگونی و شعار هائی که تمامیت جمهوری اسلامی را زیر سوال می برد جلوگیری کرده و به غیر دمکراتیک ترین شکلی هر کسی را که این خواست واقعی مردم را فریاد می زد ، مورد برخورد های توهین آمیز و فیزیکی قرار داده و حتی تحویل پلیس داده اند. آن ها با توسل به چنین رذالتی می خواستند و می خواهند تا به اربابانشان نشان دهند که اعتراضات مردمی زیر خط اصلاح طلبان پیش رفته و در صفوف اعتراضات مردم خبری از براندازی نیست و گویی همه این مردم به تظاهرات آمده اند تا احمدی نژاد را برداشته و مهره دیگری از رژیم سر تا پا فاسد جمهوری اسلامی را به مسند قدرت بنشانند. واقعیت این است که پراکندگی صفوف نیرو های انقلابی و مترقی در خیلی از کشور ها به آن ها امکان نداده تا با بر پائی تظاهرات های بزرگ به مقابله با ریاکاری های این جماعت برخیزند.

برای فعالین سیاسی در آمریکا تاثیرات این پراکندگی ها و عدم همکاری ها خود را در کمبود برپایی آکسیون های مبارزاتی بزرگ علیه رژیم نشان میدهد. در اینجا ما با نیروهای بزرگی از رفرمیست ها و اصلاح طلب ها که امکانات مالی و تبلیغاتی وسیعی در دست دارند روبرو هستیم که از همه این امکانات جهت منحرف کردن پتانسیل مبارزاتی مردم بهره می برند. موسسات آکادمیک ، صدای آمریکا ، انستیتو های مختلف تحت عنوان ایران شناسی و غیره عملاً همه واماندگان سیاسی را در پناه خود گرفته و مرتب از هر جهت آن ها را تغذیه فکری و مالی میکنند. اصلاح طلبان حکومتی ، صد ها نظریه پرداز وامانده را به خدمت گرفتند تا بر علیه انقلاب و رادیکالیسم انقلابی نوحه سرایی کنند تا به مردم چنین وانمود کنند که جمهوری اسلامی هنوز اصلاح پذیر است. آن هم در شرایطی که همه واقعیات عینی دلالت بر این دارند که اصلاح پذیری جمهوری اسلامی افسانه ای بیش نیست.

بنابراین واقعیتی انکار ناپذیر است که پراکندگی صفوف نیرو های مترقی همچون عاملی منفی در پیشبرد فعالیت های مبارزاتی این نیرو ها عمل کرده است. در نتیجه در قدم اول باید دید که علت این پراکندگی ها چیست؟ و چه زمینه هایی باعث شده اند که تلاش هائی که در این ۳۱ سال گذشته جهت اتحاد شده است یکی پس از دیگری شکست بخورند و نه تنها زمینه نزدیکی بیشتر نیروهای مبارز را بوجود نیاوردند بلکه تجارب تلخ حاصل شده از برخی وحدت های سطحی زود گذر که صورت گرفتند هم باعث هر چه بیشتر دور شدن و افتراق افراد و نیرو های سیاسی شوند. تجربه نشان داده که این وحدت ها بدون در نظر گرفتن وظایف متفاوت نیرو هائی که در خارج از کشور فعالیت می کنند با نیروئی که میدان اصلی فعالیت اش داخل کشور می باشد و قرار دادن اهداف غیر واقعی در مقابل خود به نتیجه نرسیدند.

واقعیت این است که علت پراکندگی موجود را نباید لزوماً در اختلافات نظری و سیاسی جستجو کرد ، زیرا با توجه به زمینه های مادی و طبقاتی گرایشات فکری در سطح جامعه، اختلافات نظری تا موجودیت این زمینه های مادی، امری همیشگی و طبیعی بوده و اتفاقاً در چنین بستری است که باید همکاری های مبارزاتی را گسترش داد. همکاری هائی که تنها در پرتو پراتیک مبارزاتی میتوانند زمینه نزدیکی های نظری بیشتری را فراهم کنند .

در حالی که شرط اول برای موفق بودن هر وحدتی در درجه اول داشتن هدف مشترک و تفاهم و درک مشترک در استفاده از شیوه های درست مبارزاتی برای رسیدن به آن هدف است ،

درد زنان افغانستان

درد مشترک همه

زنان ستم دیده است!



می پرواند و قدرت های امپریالیستی و در رأس آنها آمریکا به کمک رژیم ست نشاننده خود، کارزای جهت غارت هر چه بیشتر منابع طبیعی و دسترنج زحمتکشان افغانستان، جنایات اعمال شده در حق زنان این کشور را دستمایه ای برای موجه جلوه دادن حضور ننگین ارتش اشغالگر خود نموده اند تا بدینوسیله تداوم جنگ و خونریزی در افغانستان را ضروری جلوه دهند. مجله تایم منافع اش حکم می کند به خواننده خود نگوید که همین نیروهای ارتش اشغالگر چگونه هر روزه تحت بهانه مبارزه با "تروریسم" با حملات هوایی، مردم بی گناه افغانستان را بمباران می کنند و درست در حضور همین نیروهای نظامی اشغالگر آمریکا روزانه هزاران هزار انسان دردمند در افغانستان طعمه این جنگ خانمانسوز شده اند. مجله تایم نمی گوید که چگونه تحت بهانه مبارزه با طالبان مردم بی گناه هر روزه به خاک و خون کشیده میشوند، چگونه هزاران کودک در اثر مواد شیمیایی استفاده شده جان می بازند و یا ناقص بدنیا می آیند. چگونه پسران جوان طعمه هوس بازی های مزدوران جنگ سالار، این چکمه لیسان ارتش متجاوز قرار می گیرند. مجله تایم، بمباران جشن عروسی مردم بی گناه را توسط بمب افکن های امپریالیستی فراموش می کند و فراموش میکند بگوید در ولسوای، سید آباد چه تعداد انسان بی گناه را همین ارتش متجاوز به کام مرگ فرستاد! و فراموش میکند بنویسد که روزانه چند زن و دختر جوان مورد تجاوز سربازان ارتش های اشغالگر قرار میگیرند!

زنان شجاع و مبارز افغانستان به خوبی بر این امر آگاه هستند که دشمن اصلی آن ها امپریالیسم و ارتجاع داخلی در افغانستان می باشد و بخوبی میدانند که برای رسیدن به آزادی و برابری باید پوزه بنیادگرایان، این فرزندان خلف امپریالیسم را همراه با خود امپریالیسم به خاک بمانند و برای همیشه سایه نکتت بار امپریالیست ها و رژیم های دست نشانده شان را از خاک افغانستان محو نمایند. در پایان ذکر این نکته ضروری است که واقعیات زندگی دردناک امروز زنان افغانستان بار دیگر ماهیت نیروهای امپریالیستی و دروغین بودن ادعای آن ها مبنی بر بوجود آوردن جامعه ای دموکراتیک نشان داد و بار دیگر روشن نمود که این قدرت ها هیچوقت ارمغانی جز فقر و بدبختی برای خلق ها تحت ستم نداشته و نخواهند داشت.

شرایط امروز افغانستان با گذشت ۹ سال از اشغال این کشور توسط نیروهای متجاوز بار دیگر اجتناب ناپذیری مبارزه ای قطعی بر علیه متجاوزین و برای نابودی سلطه امپریالیسم و همه دارو دسته های مرتجع را در پیش روی زنان و مردان مبارز افغانستان نهاد. چنین هدفی با اهدافی که مجله تایم با درج عکس بی بی عایشه روی مجله خود پیرامون بر در تعارض آشکار است. جیره خواران مبلغ سیاست های امپریالیسم ها، مسئله شان نه نشان دادن چهره درد مند زنان افغانستان بلکه آفریدن توجیحات و دلالتی دروغین برای ادامه تجاوز امپریالیسم به حریم خلق های تحت ستم افغانستان می باشد. آزادی زنان ستم دیده افغانستان قبل از هر چیز وابسته است به قطع نفوذ و سلطه امپریالیسم و نابودی آن مناسبات گنبدیده ای که امپریالیسم و دست نشانده گانش و همه مرتجعین رنگارنگ در جهت حفظ آن می کوشند.

اتحاد زنان آزادخواه- ۱۴ اگوست ۲۰۱۰

بی شرمانه با چاپ این عکس بسیار تکان دهنده بر روی جلد مجله، سیاست های جنگ طلبانه آمریکا را تأیید و تبلیغ کرده و مصیبت عایشه را دستاویزی جهت ادامه جنگ در افغانستان و تداوم سیاست های دولت اشغالگر آمریکا در این کشور قرار دهد. برآستی رذالت تا چه حد؟ آیا این جنایت درست در حضور نیروی نظامی آمریکا و در سایه بمباران های شبانه روزی مردم افغانستان نیست که صورت گرفته است؟ آیا هزاران تن از مرتجعینی که قبلا با طالبان همکاری می کردند همین امروز در زیر چتر حمایت ارتش آمریکا و ناتو نیست که در کابینه دست نشانده دولت کارزای بر مسند قدرت نشسته اند؟ آیا سردبیر مجله تایم فراموش کرده که دارو دسته طالبان خود، ساخته و پرداخته امپریالیسم آمریکا بوده اند! سال ها بر زنان دردمند افغانستان در زیر سلطه رژیم طالبان چنان ستم هایی روا شد که بشریت در طول تاریخ کمتر شاهد آن بوده است و رسانه های حافظ منافع امپریالیست ها که همواره در خط ترویج سیاست های جنگ طلبانه دولت های امپریالیستی حرکت کرده اند در مقابل آن همه جنایات سکوت کردند و دم بر نیاروندند و امروز چنین رذیلتی می خواهند صورت حضور نظامی اشغالگران را با مصیبت هایی که بر زنان افغانستان اعمال میشود توجیه کنند. روشن است که چاپ چنین عکسی با آن متن تحریک آمیز، تنها در جهت تحمیل افکار عمومی برای جا انداختن ایده ضرورت تداوم حضور نظامی اشغالگران در این کشور صورت می پذیرد.

عایشه اولین و آخرین زن قربانی سیستم ظالمانه موجود در افغانستان نیست. مردم جهان هر روز خبر قتل و تجاوز به زنان بی گناه افغانستان را می شنوند و می دانند که شرایط زنان افغانستان امروز بسیار وحشتناک و درد آور و از زوایایی وخیم تر از هر زمان دیگری ست. امروز مزدوران امپریالیسم که در زیر حمایت سربازان ناتو بر افغانستان حکومت می کنند از هر زمان دیگری بیشتر بر حقوق زنان افغانستان تجاوز می کنند و شرایط بس نا امنی را بر زندگی میلیون ها زن در افغانستان تحمیل کرده اند. جنایاتی که در حق عایشه روا شد در واقعیت بار دیگر از شرایط وحشتناک زنان افغانستان در حضور نیروهای نظامی قدرت های امپریالیستی پرده برداشت و به جهانیان نشان داد که شرایط زنان افغانستان با وجود هزاران سرباز و نیروهای متجاوز امپریالیستی اسفناک تر از هر زمانی است. واقعیت این است که زنان افغانستان نه تنها در مناطق زیر نفوذ طالبان بلکه در قلمرو دولت دست نشانده کارزای هم شدیداً زیر فشار قرار دارند. طالبان زنان را مورد وحشیانه ترین سرکوب ها قرار میدهند تا بتوانند فضای رعب و وحشت را تشدید کنند و با بریدن گوش و دماغ و شلاق و اعدام زنان، قصد زهر چشم گرفتن از زنان شجاع افغانستان را در سر

زنان دردمند افغانستان همچون زنان ایران سالهاست که در چنگال دژخیمان حاکم بر کشورشان اسیرند. زمانی که تاریخ بر آن چه بر زنان افغانستان گذشته و میگردد به فضاوت بنشیند، شاید بسختی در تصور آیندگان بگنجد که جنایاتی که امروز در افغانستان جریان دارد، در قرن بیست و یکم بوقوع پیوسته اند. اما همه این جنایات ها و مصیبت های ناشی از آن ها، جلوه های اجتناب ناپذیر تداوم حاکمیت نظام امپریالیستی و مزدوران رنگارنگش در کشورهای تحت سلطه می باشند. زندگی و سرنوشت عایشه دختر ۱۸ ساله افغانستانی یکی از نمونه هائی است که گوشه ای از واقعیت های دردناکی که در افغانستان می گذرد را بر ملا می سازد.

بی بی عایشه از یک خانواده پشتون در ناحیه روزگان، در سن ۱۲ سالگی به یک طالبانی به عنوان "ادای قرض" داده شده بود. چند سال بعد، وی از دست شوهرش فرار میکند. در سال ۲۰۰۹ وقتی شوهر بی بی عایشه وی را پیدا میکند، جهت تنبیه وی، نوک دماغ و یک گوش او را با چاقو می برد و به قصد مرگ او را رها میکند. بی بی عایشه اکنون ۱۸ سال دارد. به این ترتیب، عایشه، که به جرم رهایی از شرایط تحمل ناپذیری که خانواده شوهرش برایش بوجود آورده بودند فرار کرده بود، بطرز فجیعی توسط شوهرش مثله شد. شوهر عایشه به کمک برادرانش، گوش و دماغ عایشه نوجوان را برید تا دیگر او هوای گریز از شرایط جهنمی زندگی اش را حتی در رویا هایش هم نکند. بدون شک خبر و تصویر مثله شدن صورت عایشه برای هر انسان آزادخواه و با وجدانی بسیار متاثر کننده می باشد، اما مساله نفرت انگیز تر فریبکاری امپریالیست هایی ست که با آن که سلطه نظام ارتجاعی شان عامل اصلی چنین جنایاتی ست، می کوشند این جنایات را دست مایه توجیه تداوم اشغال نظامی خود در افغانستان بنمایند. مجله تایم با چاپ عکسی از چهره بی بی عایشه بر روی جلد مجله خود که هر بیننده ای را شدیداً متاثر می سازد، عوام فریبانه بر روی این تصویر چنین می نویسد: "اگر ما از افغانستان خارج شویم چه خواهد شد."

بالا گرفتن نارضایتی مردم از سال ها جنگ تجاوزگرانه در افغانستان و فشار افکار عمومی باعث شده است که کشور های ناتو بتدریج طرح خارج کردن بخش هایی از نیرو های نظامی خود از افغانستان را در دستور برنامه خود قرار دهند. هلند اولین کشوری است که حضور نظامی خود در افغانستان را خاتمه داده و دنبال آن کانادا و فرانسه و آلمان، تحت فشار افکار عمومی مردم کشورهای خود، صحبت از پایان دادن به حضور نظامی شان در افغانستان می کنند. فشار افکار عمومی برای پایان دادن به جنگ در افغانستان باعث شده تا مجله تایم



تضادهای درونی طبقه حاکمه در جمهوری اسلامی!

با اوجگیری انقلاب مردم ایران در سال ۵۷، امپریالیستها و سرمایه دارانی که با همه وجود به آنها وابسته اند، جهت فرو خویاندن امواج انقلاب تلاش کردند تا به خمینی و دارو دسته اش میدان دهند تا بتوانند از طریق آنها انقلاب را کنترل و سرکوب کرده و از گسترش، تعمق و رادیکالیزه شدن آن جلوگیری کنند. به واقع شکل گیری جمهوری اسلامی حاصل توافقات خمینی و دارو دسته اش با امپریالیستها و بخصوص با امپریالیست آمریکا بود. آنها در اجرای توافق شان، از فزاید به قدرت رسیدن جهت سرکوب انقلاب حرکت کردند که حمله گسترده به خلق کرد در بهار ۵۸ در این راستا شکل گرفت.

در سالهای اول پس از قیام بهمن که توده های مبارز و انقلابی در صحنه سیاسی فعال بوده و جمهوری اسلامی هنوز نتوانسته بود نظم ضد خلقی خود را بر جامعه کاملاً مستولی نماید، خود این امر تضادهای فیمابین جناح های درونی رژیم را حدت بخشیده و شکاف میان آنان را آشکار می ساخت. همانطور که چریکهای فدائی خلق ایران بارها در تحلیل های انقلابی خود ثابت کرده اند سازشکارهای قریب به اتفاق نیروهای اپوزیسیون به درک نادرستی از چگونگی استفاده از این تضاد ها دامن زد. بر اساس این درک گویا برای استفاده از تضادهای درونی جمهوری اسلامی، باید روی مبارزه و افشاء یک جناح متمرکز شده و در مورد اعمال ضد مردمی جناحی دیگر سکوت کرده یا آنها را ماست مالی نمود. اما تجربه نشان داد که این درک که از مماشات گریهای نیروهای مبلغ آن ناشی می شد در خدمت تحکیم پایه های رژیم تازه روی کار آمده جمهوری اسلامی قرار گرفته و ضربات جبران ناپذیری بر مبارزات مردم ایران وارد ساخت.

طبق تئوری های پوچ و مهمل این اپورتونیستها که هیچگونه رابطه ای با واقعیات نداشت حاکمیت به دو گروه کاملاً متفاوت تقسیم می شد که همیشه جناحی نسبت به جناح دیگر "آزاد اندیش" ویا "مترقی" بوده و به مردم نزدیک؛ همان جناحی که خود مورد ظلم جناح تاریک اندیش دیگر قرار گرفته است. به این ترتیب و بر اساس این دیدگاه تمام نابسامانی ها و حرکات ضدانقلابی و ضد مردمی این حاکمیت به گردن جناح دیگر انداخته شده و بدین وسیله عملاً کل رژیم تطهیر و تبرئه و از آماج مبارزات توده ها دور میشد. آنها با طرح این تئوری موزیانه این ایده را در توده ها رسوخ داده و هنوز هم میدهند که بخشی از هیئت حاکمه

جزء نیروهای خلقی بوده و با کمک آن می توان مطالبات مردم را متحقق نمود. به این ترتیب این دیدگاه نادرست و ضد مردمی، توده ها را از عمل مستقل خود باز داشته و حرکات آنها را منوط و مشروط به موفقیت این جناح به اصطلاح مترقی یا اصلاح طلب می نمود. البته سردمداران جمهوری اسلامی هم تا جایی که می توانستند از این خود انحرافی سود جسته و تسویه حسابهای خود را با مخالفانشان در همین چهارچوب توجیه کرده و مردم فریبی کنند.

یکی از خصلتهای مهم تحلیل این اپورتونیستها و سازشکاران همانطور که بارها چریکهای فدائی خلق نشان داده اند این بوده و هنوز هم هست که تحلیل شان بجای آنکه بر بررسی جریانات عینی استوار باشد و عملکردهای دولت را معیار قضاوت قرار داده و از روی اقدامات دولت زمینه های عینی استنتاج خود را نشان دهند، ادعاهای افراد را اساس کار خود قرار میدادند. برای نمونه این دیدگاه، خاتمی را اصلاح طلب قلمداد می کند آنهم اصلاح طلبی که واقعا قصد دارد در جهت تحقق مطالبات مردم گام بردارد. اما دیگر توجه نمی کنند که همین خاتمی هشت سال رئیس جمهور این رژیم بوده و در این دوره نه تنها هیچ اصلاحی به نفع مردم رخ نداده بلکه اتفاقاً ظالمانه ترین قوانین بر ضد کارگران ارائه و تصویب شد. براساسی در ضدیت با خواستههای کارگران و توده های ستمدیده چه فرقی بین خاتمی با احمدی نژاد وجود دارد. آیا چون یکی "سیدخدان" است و دیگری نیشخندمی زند، باید شباهتهای آشکار آنها را نادیده گرفت و فریاد نزد که ننگ بر هر دو باد!

واقعیت این است که تضاد در بین جناح های درونی جمهوری اسلامی همیشه بوده و خواهد بود. اما آنچه مهم است این امر است که بدانیم آنها بطور اساسی بر سر چه با هم اختلاف دارند. اختلاف آنها نه بر سر دفاع از مطالبات مردم، بلکه بر سر چگونگی چپاول دسترنج کارگران و زحمتکشان و غارت ثروتهای مردم میهنمان و بردن سهم هر چه بیشتر از این خوان یغما می باشد. تضاد بین آنها به این دلیل نیست که یکی مترقی است و دیگری مرتجع. همچنین باید بدانیم که در شرایطی که مبارزات توده ها حدت و شدت پیدا کرده است، آنها نه تنها بر سر چگونگی غارت، بلکه بر سر اینکه با چه روش سرکوبی قادر هستند که سطح این نظام را حفظ و عمر آنرا طولانی کنند با هم اختلاف پیدا کرده اند، یعنی هر یک روشهای خود را برای کنترل جامعه ارائه داده و سعی در پیاده کردن روش خود دارد. برای نمونه در حال حاضر تضاد بین جناحهای درونی حکومت، بین موسوی - کروبی (اصلاح طلبان) و خامنه ای - احمدی نژاد(اصول گرایان) یک واقعیت است و درست این تضاد است که امروز در شرایط حساس کنونی که نظام ضد خلقی آنان از طرف توده های انقلابی ما مورد تهدید قرار گرفته، شدت و حدت بیشتری گرفته است.

اکنون دوباره و مثل همیشه اپورتونیستها و خیانتکاران به خلق، دستاویزی برای مماشات طلبی های خود پیدا کرده و از جناحی بر علیه جناح دیگر دفاع میکنند، و در این راستا است که برخی به نفع موسوی به تبلیغ برخاسته اند.

اما موسوی که امروز "اصلاح طلب" قلمداد می شود، در شرایط حساس دهه ۶۰ چه جان های شایسته ای را حتی به صرف خواندن یک

اعلامیه یا به خاطر پخش آن، زندانی و اعدام کرده است. او خوب میداند که در زمان نخست وزیری وی در همان دهه، نه فقط همه روزنامه های مترقی یا حتی معترض مورد حمله وحشیانه مزدوران تحت فرمان وی قرار گرفتند بلکه حتی وی به روزنامه های خودی نیز امکان چاپ و انعکاس آزاد اخبار را نمی داد، و میداند که دلیل همه آن برخوردها وجود آن شرایط حساس، یعنی در معرض خطر قرار داشتن جمهوری اسلامی از طرف توده ها بود. موسوی که لکه های خون زندانیان سیاسی بی دفاع دهه ۶۰ (از جمله در جریان قتل عام آنها در سال ۶۷) از همه پیکر ناپاکش پیداست، جنایتکاری که مسئولیت کشتار جوانان ما در جنگ ایران و عراق، فرستادن کودکان و نوجوانان به میدانهای برگشت ناپذیر مین و هزاران جنایت دیگر در حق مردم ما در دهه ۶۰ را بر دوش دارد، کسی که پس از دوران نخست وزیری اش در مقام عضو نهاد ضد خلقی تشخیص مصلحت نظام، در همه سرکوبها، ستمها و فجایع حاکمیت جمهوری اسلامی بر علیه مردم ما شرکت داشته است، اکنون از طرف سازشکاران و تمام خیانتکاران به خلق، بعنوان ناجی مردم معرفی میشود و او نیز با تلاش در جهت اشاعه این دروغ، سعی در نفوذ در جنبش مردم و به کجراه بردن این جنبش بزرگ را دارد.

کسانی که امروز جنایتکارانی مثل موسوی را رهبر مبارزات مردم و همراه توده ها جلوه می دهند آگاهانه همان کاری را می کنند که ۳۰ سال است همه سازشکاران با توجیه استفاده از تضاد های درونی رژیم کرده اند و تنها نتیجه اش هم تحکیم پایه های این رژیم جنایتکار بوده است. در حالیکه نگاهی به سیر حوادث در کشور نشان می دهد که موسوی و بقیه سردمداران جمهوری اسلامی، برای تداوم سلطه "نظام مقدس" شان، امروز وظیفه خود را کوشش در جهت حل "اختلاف خانوادگی" قرار داده اند تا نگذارند توده های انقلابی با دیدن آشفتگی و سردرگمی درصوف جمهوری دار و شکنجه، روحیه خود را بالا برده و فضائی برای تشدید فعالیت های مبارزاتی خود بیابند.

به واقع وقتیکه امروز به مواضع طیف رنگارنگ سازشکاران و مماشات طلبان نگاه می کنیم آنچه در نگاه اول دیده می شود این امر است که آنچه همه خیانتکاران سعی در پوشاندن آن دارند، نه ماهیت تضاد بین اصلاح طلبان و اقتدارگرایان، بلکه واقعیت تضاد بین کار و سرمایه، بین توده های ستمدیده و کل رژیم حافظ این سیستم بهره کشی است. شدت فقر از طرفی و ثروتهای افسانه ای مشنتی ضدانقلاب و ضد خلق، آنچنان وضعیتی در جامعه ایجاد کرده است که توده های از جان خود گذشته در هر فرصتی با دست خالی خشم خود را ابراز میدارند. دهها کشته، صدها زخمی و هزاران زندانی توانسته و نخواهد توانست این رژیم سرتاپا مرتجع و ضدانقلاب را از گزند مبارزات توده ها در امان نگهدارد. اعدام در ملاء عام و سنگسار فقط کینه خلق را بر علیه این نظام سرتاپا فاسد بیشتر میکند.

این رژیم اکنون در باتلاق آفریده خود دست و پا میزند، و هر چه بیشتر تقلا کند، بیشتر فرو میرود. پس با همه وجود بکوشیم تا هر چه بیشتر و سریعتر در این باتلاق فرو رود تا دیگر کسی وجود منحوس اش را حس نکند.

عبداله باوی
۲۵ جولای ۲۰۱۰

که باعث تغییر شرایط جنگی شد اعلان جنگ شوروی بر علیه ژاپن بود.

در کنفرانس کرملین در فوریه ۱۹۴۵ متفقین از شوروی تقاضا کرده بودند که در جنگ در آسیا به آنها کمک کند و شوروی نیز قول داده بود که سه ماه بعد از تسلیم شدن آلمان، اینکار را انجام دهد. آلمان در هفتم ماه مه ۱۹۴۵ تسلیم شده و طبق قرارداد، هشتاد و یک روز مانده بود که شوروی برای کمک به متفقین با ژاپن وارد جنگ شود. در چنین روزی کشورهای متفقین از کمک ارتشی بزرگ و با تجربه برخوردار میشدند که برای ژاپن قدرت بسیار مهیبی بود. استراتژی ژاپن در طول جنگ این بود که از نبرد با شوروی اجتناب کند و این امر دوباره در ماه مه ۱۹۴۵ در وزارت دفاع این کشور مورد تأکید قرار گرفته بود که " بدون در نظر گرفتن چگونگی پیشرفت جنگ با آمریکا و انگلیس، باید تا آنجا که امکان هست از جنگ با شوروی پرهیز کرد، زیرا جنگ با شوروی، مرگ امپراطوری ژاپن است." ژاپن برای نبرد زمینی با آمریکا و انگلیس خود را آماده کرده بود، ولی شوروی خطر بسیار بزرگتری بود که ژاپن قبلاً جنگ با این کشور را تجربه کرده بود.

در خلال سالهای جنگ که ژاپن متحد آلمان نازی بود، ژاپن هیچ وقت به شوروی حمله نکرد، حتی در زمانی که موقعیت جنگی برای شوروی بسیار فاجع بوده و همه دنیا سرمایه داری، شوروی را بازنده جنگ تصور می کردند، ژاپن به این کشور حمله نکرد، زیرا بخوبی میدانست و تجربه جنگ مغولستان در سال ۱۹۳۹ که شوروی به کمک مغولستان آمده و تلفات زیادی به ارتش ژاپن وارد نموده بود باعث شده بود که دولت ژاپن شناخت کافی از رزم آوری ارتش شوروی کسب کند و خود را درگیر نبرد رودرو با ارتش این کشور نکند. با اعلام وارد شدن شوروی در جنگ مستقیم با ژاپن به کمک آمریکا و انگلیس باعث شد که ژاپن از ادامه جنگ دست برداشته و این مسئله توسط سوزوکی نخست وزیر ژاپن در اولین جلسه دولت اعلام شود. در این جلسه که در نهم اوت با نمایندگان شورای دفاع تشکیل شده بود نخست وزیر ژاپن اعلام کرد که چون شوروی بجانبداری از آمریکا و انگلیس وارد جنگ بر علیه ژاپن شده است بنابراین ژاپن از جنگ دست برمیدارد. این جلسه بخاطر این تشکیل نشد تا عوارض و خسارات بمبهای اتمی را تجزیه و تحلیل کند بلکه اعلامیه جنگ شوروی بر علیه ژاپن در دستور کار قرار داشت. در این جلسه، نخست وزیر ژاپن در مورد پیشرفت و ادامه جنگ چنین گفت: " وقتیکه اتحاد شوروی صبح امروز وارد جنگ بر علیه ما شد، در موقعیتی قرار گرفتیم که دیگر ادامه جنگ ناممکن است." در این جلسه، هیچکدام از نمایندگان در این مورد مخالفتی نکرد.

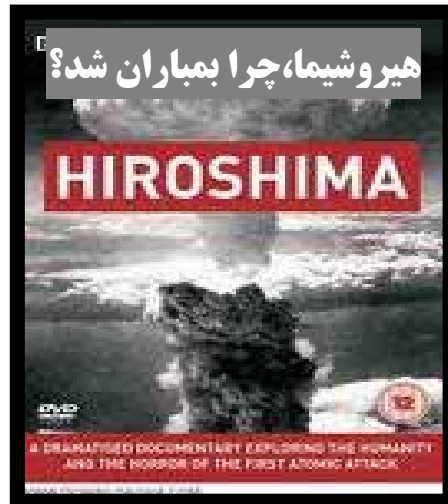
پنج روز بعد در ۱۴ اوت ۱۹۴۵ دولت ژاپن رسماً اعلام تسلیم کرده و در دوم سپتامبر ۱۹۴۵ قرارداد تسلیم را امضاء کرد. اگر امپریالیسم آمریکا چند روز بعد از ۶ اوت صبر کرده بود آنوقت بمباران اتمی از نظر سیاسی غیرممکن می شد و بمبها هرگز بر سر مردم بی دفاع ریخته نمیشدند. برای همین، اولین بمب در ۶ اوت بر هیروشیما ریخته شد تا امپریالیسم آمریکا پیامی به شوروی بدهد، فرستادن این پیام به شوروی بسیار مهمتر از زندگی صدها هزار انسان بود. چنین است چهره خونین امپریالیسم که دشمن شماره یک بشریت است.

عبداله باوی ۱۲ جولای ۲۰۱۰

ترومن آمده و اینبار طبق گفته او با این بمباران اتمی که هزاران انسان را به هلاکت رساند ۱،۲ میلیون زندگی نجات یافته است. آرتور هارپس سرلشکر انگلیسی که شهر درسدن در آلمان را بمباران کرده و مسئول مرگ ۱۲۰ هزار غیر نظامی است نیز در این بازی تبلیغاتی دخالت کرده و ادعا کرد که بمباران هیروشیما و ناگازاکی زندگی "۳ تا ۶ میلیون" نفر را نجات داده است. همانطور که بمباران عراق و یوگسلاوی (سابق) بهیچوجه ربطی به "نجات زندگی" و "دموکراسی" نداشت، همینطور بمباران ۱۹۴۵ ژاپن نیز ربطی به ادعا های آمریکا در باره ضرورت این جنایت نداشت و ندارد. در سال ۱۹۴۵ مثل دهه ۲۰۰۰، بمبها فقط وسیله ای بودند که امپریالیسم قدرت خود را نشان داده و منافع اقتصادی خود را تضمین میکند. واقعیت این است که بمبهای اتمی که بر هیروشیما و ناگازاکی انداخته شد و به هلاکت صدها هزار انسان انجامید فقط به یک دلیل و انگیزه بود که آمریکا می خواست با پایان جنگ جهانی سروری خود را بر جهان تحکیم کرده و به ویژه به اتحاد جماهیر شوروی (سابق) نشان دهد که امپریالیسم آمریکا دارای "اسلحه" ای است چنان هولناک که می تواند شهرها و مراکز صنعتی شوروی را نیست و نابود کند. قتل صدها هزار انسان بیگناه در هیروشیما و ناگازاکی اولین تحریک برای آغاز دوره جنگ سرد بود. یک تحریک ناموفق از جانب امپریالیسم برای ترساندن شوروی و مجبور کردن این کشور به تغییر سیاستهای خود.

وقتیکه تاریخ تجاوزگری های امپریالیسم آمریکا را مرور می کنیم متوجه می شویم که دیدگاه های روسای جمهور آمریکا در مورد ارزش زندگی انسانها، در طول همه این سالها تغییرات بسیار جزئی داشته است. و آنچه از اهمیت درجه اول برخوردار بوده و می باشد منافع سرمایه داران آمریکائی است. برای نمونه وقتی در مورد بمباران هیروشیما و ناگازاکی از بیل کلینتون در مورد این بمباران وحشیانه سوال شد، او جواب داد: " آرزو میکنم که این هرگز اتفاق نمی افتاد؟ طبیعتاً، ولی این به معنای آن نیست که ترومن تصمیم اشتباهی گرفت و با ایالات متحده تقاضای بخشش کند." یعنی سالها بعد از این جنایت هم هیئت حاکمه آمریکا حاضر نیست تصمیم ترومن را اشتباه اعلام کند و این البته امر عجیبی نیست مگر همین کلینتون در زمان ریاست جمهوری اش دستور بمباران عراق و یوگسلاوی و چند کشور دیگر را نداده است؟

واقعیت این است که بمباران شهرهای ژاپن برای به تسلیم واداشتن این کشور نه ضروری بود و نه در درجه اول اهمیت قرار داشت. این حقیقتی تاریخی است که علیرغم همه تبلیغات ریاکارانه امپریالیستها با ادله بسیار به اثبات رسیده است. در حقیقت در اوت ۱۹۴۵ طبقه حاکمه ژاپن که امپراطور این کشور در راس آن قرار داشت به ارتش آماده باش داده بودند که در صورت حمله سربازان آمریکا با آنها بجنگند. بمبهای اتمی بر سر هیروشیما و ناگازاکی بسیار کشنده بود و افراد بیشمار را کشت ولی خسارت چندانی به ارتش ژاپن وارد نیاورد و هیئت حاکمه به هیچوجه اهمیتی که ادعا می شود به این کشتار نداده و حتی حاضر بودند که برای حفظ موقعیت سیاسی و اقتصادی خود میلیونها کشته بدهند. بنابراین دلیل بمباران نبود که طبقه حاکمه ژاپن نظر خود را در مورد مقابله با آمریکا تغییر داد. آنچه



۶۵ سال پیش، در ۶ اوت ۱۹۴۵، امپریالیسم آمریکا اولین بمب اتمی خود را بر شهر هیروشیما ژاپن فرو ریخت. سه روز بعد از آن، نوبت شهر ناگازاکی بود که وحشیگری اتمی امپریالیسم آمریکا را تجربه کند. صدها هزار غیرنظامی در عرض یک چشم بهم زدن توسط بمباران اتمی آمریکا کشته و دهها هزار نفر مجروح شدند. اما نتایج این توحش امپریالیستی به همین ختم نشد و در طول ۶۵ سالی که از این جنایت میگذرد همواره ادامه داشته و هنوز هم علیرغم گذشت این همه سال، انسانهای بسیاری از بیمارهای ناشی از این بمباران زجر کشیده و با رنج درگذشته اند. جالب است بدانیم که حمله اتمی آمریکا به ژاپن از دید نظامی اصلاً لزومی نداشت، زیرا ژاپن یک قدرت نظامی شکست خورده بود. ژاپن تقریباً همه نیروی دریایی و همه کشتی های جنگی خود را در نتیجه ۷۰۰۰ بار حملات هوایی آمریکا از دست داده بود، و در نتیجه امکانات ژاپن برای حمله به کشور های دیگر شدیداً تضعیف شده بود. غیر از آن متحدین ژاپن یعنی ایتالیا و آلمان عملاً از صحنه جنگ جهانی کنار رفته بودند. ایتالیا شکست خورده و آلمان سه ماه قبل از آن تسلیم شده بود. بنابراین ژاپن تنها مانده بود و دیگر متحدی نداشت.

در روزگاری که هنوز همان امپریالیست ها ئی که جنگ جهانی دوم را راه انداختند بر جهان حکم میرانند، نباید هیروشیما را فراموش کرد. ریختن بمب بر شهرهای هیروشیما و ناگازاکی لزومی نداشت که بتوان با انجام آن به ادعای دروغ ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا، " زندگی ۲۵۰ هزار آمریکایی" را نجات داد. طبق گفته ترومن و تمام مطبوعات خریده شده، حمله و تسخیر ژاپن باعث از دست دادن ۲۵۰ هزار سرباز آمریکایی میشد و بمباران اتمی شهرهای ژاپن از این تلفات جلوگیری کرده بود.

ولی این بمباران باعث خشم مردم دنیا شده و آنها یکپارچه این عمل را محکوم کردند، و مردم آمریکا از پشتیبانی از سیاستهای ترومن دست برداشتند. ولی ترومن که در پی سیاستهای امپریالیست ها به این جنایت هولناک دست زده بود، برای اینکه بتواند این جنایت را توجیه کرده و دستهای ناپاک خود را بشوید به فریب ادامه داده و این بار تعداد کشته شدگان فرضی را به نیم میلیون افزایش داد، و به این هم بسنده نکرده و چون همچون دستگاه تبلیغاتی هیتلرفکر می کرد که دروغ هر چه بزرگتر باشد باورش آسان تر است، بعد از مدت زمانی این تعداد را به یک میلیون نفر افزایش داد. در این موقعیت چرچیل، نخست وزیر وقت انگلیس نیز به کمک

از کوزه همان

برون تراود

که در اوست!



(پیرامون حکم سنگسار سکینه محمدی آشتیانی)

موضوع را تمام شده تلقی کرده اند. انگار که از دید اینان صدور و اجرای حکم اعدام در مورد سکینه محمدی آشتیانی به همان نسبت وحشیانه نمی‌باشد! شاید اینان تصور می‌کنند که رژیم می‌تواند که در مقابل "سیل اعتراضات گسترده بین‌المللی نسبت به حکم سنگسار قدمی به پس نهاده است"، بار دیگر گامی به پس برداشته و حکم اعدام را نیز لغو خواهد نمود! اینان در نظر نمی‌گیرند که رژیم جمهوری اسلامی در طی حیات ننگین خود بارها و بارها نشان داده است که هر کجا که منافع جمهوری اسلامی حکم کند بدون توجه به افکار عمومی سیاست‌های ضد مردمی خود را پیش می‌برد. حمله به کردستان، سنگر آزادگان، در "بهار آزادی"، حمله به کوی دانشگاه، کشتارهای وحشیانه سال ۱۳۶۰ و به خاک و خون کشیدن انسان‌های گرانقدری چون روح‌انگیز دهقانی‌ها و سعید سلطانی‌نورها، قتل مخالفان حکومت در داخل و خارج کشور، قتل‌عام فجیع زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، کشتار توده‌های معترض در جریان و در پس اعتراضات سالهای ۱۳۷۸ و ۱۳۸۸ تنها نمونه‌هایی برای نشان دادن درستی این مدعاست.

گروهی دیگر، که بیشتر در میان "اصلاح‌طلبان" درون و بیرون حکومت قرار دارند، بیشتر به این "بحث" مشغول هستند که آیا صدور مجازات مرگ (چه سنگسار باشد و چه اعدام) از نظر قرآنی و شرعی درست است یا نه! اینان نیز در چهارچوب همان "ملاحظات" قرون وسطایی ای که جمهوری اسلامی پیش کشیده اسیر هستند و نمی‌توانند نگاهی به اصل مسئله انداخته و درک کنند که اصولاً داشتن "جرمی" به نام "ارتکاب زنا" محصنه" و تعیین مجازاتی برای ارتکاب به این "جرم" تنها و تنها با قبول قراردادهای و مناسبات یک رژیم ضد مردمی که اعمال خود را با فرهنگ و سنت‌های قرون وسطایی توجیه می‌کند، امکان‌پذیر است و بس! جالب اینجاست که اگر نگاهی به گذشته اندازیم خواهیم دید که اتفاقاً کسانی که امروز ادعای "اصلاح‌طلبی" کرده و با به کار بردن این تزویر سدی در مقابل گسترش شورش توده‌ها بر علیه حکومت به پا کرده‌اند در زمره آنانی هستند که قوانین شرعی عقباتدهنده اسلامی را وارد قوانین قضایی ایران نموده‌اند!

اگر به تاریخ قانون سنگسار رجوع کنیم می‌بینیم که تعیین مجازات سنگسار برای ارتکاب "جرمی" به نام "زنا محصنه"، در ۸ مرداد ۱۳۷۰ در چهارچوب قانون مجازات اسلامی مورد تصویب "کمیسیون امور قضائی مجلس شورای اسلامی" قرار گرفته و در ۷ آذر ۱۳۷۰ از سوی "مجمع تشخیص مصلحت نظام" تأیید گردیده و وارد نظام قضائی کشور شده است. جالب است که نگاهی به ترکیب اعضای "مجمع تشخیص مصلحت نظام" از بدو تأسیس تا سال ۱۳۷۵ نشان می‌دهد که تعیین‌کننده و تصویب‌کننده نهایی این مجازات وحشیانه و عقباتدهنده چه کسانی بوده‌اند. در سایت "مجمع تشخیص مصلحت نظام" این‌چنین آمده است:

"۱. دوره نخست شکل‌گیری مجمع سال ۱۳۶۶ ه.ش. تا سال ۱۳۶۸ ه.ش. است که با فرمان حضرت امام خمینی آغاز گردید. در این دوره وجود جنگ تحمیلی و شرایط خاص سیاسی و اجرایی کشور از ویژگی‌های خاص دوره یاد شده می‌توان برشمرد.

صفحه ۱۲

پس از اعتراضات گسترده بین‌المللی نسبت به اعلام حکم سنگسار سکینه محمدی آشتیانی، خبرگزاری‌ها گزارش دادند که قوه قضائیه جمهوری اسلامی با لغو این حکم موافقت کرده است. اما این تنها قسمت اول این خبر می‌باشد چون در ادامه خبر متوجه می‌شویم که حکم تازه‌ای برای نامبرده صادر کرده‌اند و حال قرار است وی را به جای سنگسار اعدام نمایند!

سکینه محمدی آشتیانی چهار سال پیش به جرم همکاری در قتل همسرش محکوم به "قصاص" و یا به عبارت دیگر سپرده شدن به کام مرگ شده بود. سکینه بر اساس حکم بیدادگاه جمهوری اسلامی جدا از "قصاص" به اتهام داشتن رابطه جنسی "نامشروع" به ده سال زندان نیز محکوم شده بود. همچنین در این حکم وی محکوم به تحمل ۹۹ ضربه شلاق شده بود و این در حالی بود که دو مرد متهم به داشتن رابطه جنسی "نامشروع" با او هر یک به ۲۰ و ۴۰ ضربه شلاق محکوم شده بودند. اما پس از مدتی سکینه نتوانسته بود که با یاری وکیل و آشنایان خود، از خانواده "اولیای دم" رضایت گرفته و بتواند در مورد "قصاص" از مجازات مرگ برهد. اما متأسفانه این پایان کار نبود و ماجرا به این جا ختم نشد و پس از گذشت چند ماه قوه قضائیه جمهوری اسلامی که به کافی بودن این مجازات رضایت نمی‌داد با دست و پا کردن پرونده‌ای جداگانه او را برای بار دوم محاکمه و این بار او را به اتهام ارتکاب "زنا محصنه" محکوم به سنگسار کرد. جالب این جاست که این بار دو مرد متهم پرونده مورد عتاب بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی قرار نگرفته و قوه قضائیه این حکومت زن‌ستیز به همان حکم ضربات شلاقی که در مورد آن‌ها صادر شده بود بسنده کرده است. آری از دید بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی، داشتن رابطه جنسی "نامشروع"، "جرمی" بس سنگین‌تر از قتل به حساب می‌آید!

با توجه به متمرکز شدن خبرگزاری‌ها و دولت‌های غربی روی پرونده سنگسار سکینه این امر با عکس العمل‌های گوناگونی در صفوف جریان‌ها "مخالف" رژیم حاکم بر ایران مواجه شد. گروهی که گویا از لغای حکم مجازات وحشیانه سنگسار به وجد آمده‌اند فراموش کرده‌اند که باید بقیه خبر را هم بخوانند! آنان با شنیدن خبر لغو مجازات سنگسار از قرار

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریک‌های فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریک‌های فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریک‌های فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!